بر ما چنین گذشت هم‌زنجیر!

م.الف (ناصر پایدار)

بر ما چنین گذشت هم زنجیر!

م.الف (ناصر پایدار)

چاپ زمستان ۱۴۰۱

بر ما چنین گذشت، هم زنجیر! ژوئن ۲۰۱۷

قرن ها پیش، قابله هوشمند تاریخ، نسل نخست ما را از دامن اقتصاد کالایی متولد ساخت. به عنوان کسانی که نیروی کارشان کالا است و همین کالا تنها مایملک آنان است، به عنوان فروشندگان نیروی کار، بردگان مزدی، انسان های جدا از کار و فراورده های کار خویش، ساقط از حق دخالت در سرنوشت کار و حاصل کار و زندگی خود، پا به عالم هستی نهادیم. با همین شاخص ها از پیشنینان خویش متمایز گردیدیم. کارگر شدیم. برای زنده ماندن خود نیروی کارمان را به سرمایه فروختیم، سرمایه تولید کردیم، با زادن ما سرمایه که قبلا در شکل های تجاری و ربایی و مانند اینها بود، سرمایه محصول کار ما، سرمایه عصر سرمایه داری گردید. رابطه جدیدی در تاریخ شکل گرفت. رابطه خرید و فروش نیروی کار، رابطه کار و سرمایه، رابطه ای که در آن کار و تولید می کردیم و محصول کار ما سرمایه می شد، سرمایه ای که ملک طلق سرمایه دار بود. رابطه ای که در یک سو طبقه ما بردگان مزدی و در سوی دیگر طبقه سرمایه دار را پدید آورد، رشد و توسعه داد و به دو طبقه اصلی جامعه و جهان حاضر مبدل ساخت. رابطه ای که خاستگاه و سرچشمه جنگ اجتناب ناپذیر میان طبقه ما و طبقه سرمایه دار بود. فروش نیروی کار، اجبار قهری زندگی و شرط زنده ماندن ما شد. چاره ای نداشتیم جز اینکه در هر شبانه روز، ۱۲، ۱۴، ۱۶ و گاهی بیشتر برای سرمایه داران کار کنیم. سهم ما از روزانه طولانی فرساینده و هلاکت بار کار، فقط بهای نیروی کار یا مزد بود. مزدی که آن را در فاصله زمان بس کوتاهی از روزانه طولانی کار خود تولید می نمودیم و کل مابقی ساعات کارمان سرمایه و سود سرمایه داران می گشت. اگر ۱۶ ساعت جان می کندیم فقط چند ساعت آن کل مزد ما و همه ارزش های تولید شده مابقی، سرمایه مردار خواران سرمایه دار می گردید. محصول مستقیم این رابطه دهشت

آور ضد انسانی، فقر و فلاکت و گرسنگی و آوارگی رقت بار ما بود. سوای نیروی کار هیچ چیز دیگری نداشتیم و بهای ناچیز این کالا کفاف تأمین ابتدائی ترین نیازهای زندگی ما را نمی داد. فقر، فلاکت، عسرت، آوارگی فقط یک بخش زندگی رقت بار ما را تشکیل می داد. محصول کار ما، سرمایه، سرچشمه قدرت، شوکت و جاه و عظمت سرمایه داران، زمینه ساز عروج آنان به حیطه حکمرانی شد. عکس مسأله در مورد طبقه ما صدق می نمود. با جدایی از کار و محصول کار، ساقط شدن کامل از دخالت در تعیین سرنوشت کار و. زندگی خود، طبقه ای فرودست، ذلیل، اسیر، حکومت شونده و مقهور شدیم. طبقه ای که از زمین و آسمان در زنجیر قهر و قدرت سرمایه قرار داشت. کل نظم اجتماعی حاکم بر سر ما آوار شد و هر گونه آزادی و اختیار و دخالت گری یا حق و حقوق اولیه انسانی ما را تیرباران کرد. از همه چیز ساقط گردیدیم. محصول کار ما سرمایه شد، سرمایه و قدرت و مالکیت و حاکمیت طبقه سرمایه دار شد، خدای واقعی جهان موجود شد. دولت و نظم سیاسی و قانون و حقوق و فرهنگ و آموزش و ایدئولوژی بورژوازی شد. بر هست و نیست ما مستولی، مسلط و حاکم گردید. ما برده زبون و ذلیل حاصل کار خود شدیم.

سرمایه با ما چنین نمود. در این میان، یک چیز را از دست ندادیم. سرمایه توسط ما تولید می شد، خالق کل سرمایه ها بودیم و بر همین اساس، قدرت اجتناب از آفرینش سرمایه، قدرت خشک سازی سرچشمه حیات و حاکمیت سرمایه، قدرت فروپاشی نظم تولید و اقتصاد و سیاست و دولت سرمایه و قدرت نابودی کل سرمایه داری در دست های ما باقی ماند. از همان آغاز به صورت ابتدایی و محدود، شروع به کاربرد و اعمال این قدرت کردیم. برای افزایش بهای نیروی کار خود، برای اختصاص زمان بیشتری از روزانه کارمان، به معیشت و مایحتاج اولیه زندگانی خویش، برای مجبور ساختن صاحبان سرمایه به قبول این خواست های نازل، چرخ تولید سرمایه و سود را از کار انداختیم. اعتصاب و دست کشیدن از تولید سرمایه برای سرمایه داران را که طبیعی ترین،

محسوس ترین، ساده ترین و در عین حال مؤثرترین واکنش در مقابل فشار استثمار، جنایت و تجاوز استثمار کنندگان بود، به مثابه یک سلاح کارساز، از نیام بیرون آوردیم و به قلب سرمایه شلیک کردیم. ما این کار را در شرایطی شروع نمودیم که هنوز در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دنیا، رابطه خرید و فروش نیروی کار از دامن تاریخ نزاده بود. در جوامعی که زاده بود هم، روزهای اول عمرش را طی می کرد. دست به اعتصاب زدیم و با این کار نه فقط اعمال قدرت کردیم، نه فقط وارد پویه پیکار شدیم، که یک راز مهم هستی اجتماعی خود را هم ظاهر ساختیم. نشان دادیم که بر واقعیت استثمار خویش واقف هستیم. اعلام نمودیم که رابطه کار و سرمایه، رابطه ای که در آن استثمار می شویم را می بینیم. نسبت به سرشت این رابطه آگاهی داریم و وجود آن را سرچشمه واقعی فقر، گرسنگی، فروماندگی و زبونی خود می شناسیم. با شروع پویه کارزار و از کار انداختن چرخ تولید سرمایه، همه این ها را به گونه ای ساده و بی پیرایه، بدون هیچ فلسفه آفرینی و اندیشه پردازی در فضای هستی انسان های عصر پمپاژ نمودیم. سفره شعور و شناخت و آگاهی اولیه در حال رویش و جوشش، خوان کوچک یافته ها، باورها، یقینیات و دانش طبقاتی خودپوی خویش را در دل تاریخ باز کردیم. با اعتراض و مبارزه خود، واقعیت های بالا را فریاد زدیم و نشان دادیم که حتی در همان چند صد سال پیش در پائین ترین سطح شناخت طبقاتی خیلی چیزها را می دانیم. کاملا واقف هستیم که استثمار می شویم، که سرمایه محصول کار و تولید ماست، صاحب سرمایه ارزش کار ما را نمی پردازد، **میان ما و سرمایه داران نه اجماع و آشتی بلکه تضاد و پیکار حکومت می راند،** قدرت ما در کار و تولیدی است که می کنیم و جنگی که بر سر تعیین سرنوشت این کار و تولید راه می اندازیم. آری بسیار صریح بانگ برداشتیم که به همه اینها آگاهی داریم. ما با مبارزه علیه سرمایه وارد تاریخ تکامل جوامع انسانی، تاریخ مبارزه طبقاتی، تاریخ کارزار طبقاتی عصر انکشاف سرمایه داری گردیدیم و آگاهی به آنچه بر شمردیم جزء جدائی ناپذیر این جدال دیرپا بود.

در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی، در مانوفاکتورهای نساجی ساحل مدیترانه، اوراق نخستین کارنامه این رویاروئی را نوشتیم. علیه صاحبان کارگاهها شوریدیم، به شدت استثمار خویش اعتراض کردیم. قوای قهر حاکمان فئودال روز به حمایت از سرمایه داران مالک مانوفاکتورها برخاست و شورش ما را در هم کوبید. از پای ننشستیم. نیاز به گفتن نیست. نمی توانستیم از پای بنشینیم. اگر چنین می کردیم طاعون گرسنگی ما را از پای در می آورد. به جنگ خویش ادامه دادیم. در ۱۳۷۸ میلادی درفش یک قیام سراسری را در جنوبی ترین نقطه قاره اروپا بر افراشتیم. در دنیای تیره و تار فئودالی و سرواژ عصر، خواهان افزایش دستمزد، حقوق سیاسی و استقرار قدرت سیاسی کارگری شدیم. آری در همان تاریکی زار، با همان سطح شناخت و شعور و فهم طبقاتی خود از حقوق سیاسی و قدرت سیاسی کارگری گفتیم. برای لیست کردن و طرح این خواسته ها هیچ کتاب فلسفه ای هم ننوشتیم، به هیچ مکتب و مذهب و دکترین عقیدتی خاصی هم متوسل نگردیدیم. حرف دل خود را گفتیم. هستی اجتماعی خویش را فریاد زدیم. تضاد سرکش درون این هستی اجتماعی را بر زبان آوردیم. ما احتیاج به فلسفه بافی و مکتب سازی و منجیان فاضل نداشتیم. همه چیز روشن بود. آماج بدترین و وحشیانه شکل استثمار بودیم. محصول کارمان سرمایه دژخیمان سرمایه دار می شد و قدرت سرمایه داران می گردید. ما ضد این مناسبات ضد بشری بودیم و حقوق سیاسی و قدرت کارگری را راه چاره خروج از این وضعیت می دیدیم. این شعور و درک و شناخت روز ما بود. خواست حقوق و قدرت سیاسی را در آن زمان، در چند صد سال پیش مطرح کردیم و مراد ما بسیار ساده و ابتدائی، یافتن راهی برای تسلط بر سرنوشت کار و تولید خویش و خارج کردن محصول کارمان ار چنگال مالکان سرمایه دار کارگاهها بود. برای پیش کشیدن این خواست ها هیچ احتیاجی به هیچ نظریه و فلسفه و چیدن صغرا و کبرا نمی دیدیم. شرایط کار و زندگی و استثمار رقت باری که داشتیم، این نیازها را در شیارهای مغز و ذهن ما پژواک می نمود و آژیر می کشید. ما بر آنچه تولید می کردیم

تسلطی نداشتیم. فراورده های کارمان از دستمان خارج می شد، زیر فشار عدم تسلط بر سرنوشت کار خود اسیر فقر و فلاکت و آوارگی و خواری و ذلت بودیم. حقوق سیاسی و قدرت سیاسی را برای چالش این وضعیت می خواستیم و در همین سطح و با همین هدف پیش می کشیدیم. این نیز روشن است که همه ما عین هم فکر نمی کردیم. شعور، فهم و عقل ما عین هم نبود. برخی هشیارتر و آگاه تر بودند. برخی هم درایت و تعقل کمتری داشتند و از همراهان و همرزمان خود می آموختند. ما بنیانگذار مبارزه طبقاتی در تاریخ نبودیم. این مبارزه پیش از ما نیز میان استثمار شوندگان و استثمارگران دیگر، میان سرو و نظام سرواژ، میان دهقان و فئودال، میان برده و برده دار جریان داشت. ما تاریخ طولانی جنگ طبقات استثمار شونده و فرودست علیه طبقات استثمار کننده و مناسبات استثمارگرانه را پشت سر خود داشتیم. تجارب این کارزارهای عظیم تاریخی بخشی از حافظه و فکر و شعور ما را می ساخت.

شورش گسترده ما این بار نیز سرکوب شد. شکست خوردیم اما ادامه دادیم. ادامه دادن پیکار راز هستی و جبر غیرقابل گریز زندگی ما گردید. رابطه خرید و فروش نیروی کار به طور بی امان گسترش یافت، از منطقه ای به منطقه دیگر و از کشوری به کشور بعدی رحل توسعه افکند. با رشد سرمایه داری ما هم رشد کردیم، بخشی از جمعیت هر جامعه گردیدیم، راه تبدیل شدن به اکثریت غالب جمعیت کشورها را پیمودیم. هر کجا بودیم کار کردیم، استثمار شدیم و علیه استثمار و فرودستی مبارزه کردیم. اندک، اندک همه جا وجود یافتیم و همه جا درگیر جدال و کارزار طبقاتی شدیم. در سالهای سده پانزده میلادی در شهر لیون فرانسه ۵ ماه تمام بدون انقطاع چرخ تولید را از کار انداختیم. در همان ایام غالب کارخانه های شهر پاریس را تعطیل کردیم. مراکز گوناگون تولید سلاح در لندن زیر موج اعتصاب ما از کار افتاد. بیشتر کارگاههای کاغذسازی انگلیس را از ادامه تولید سود باز داشتیم. در سال ۱۶۱۷ در منطقه « میدل سکس» انگلیس تا شروع واقعی جنگ داخلی علیه رژیم سیاسی حاکم پیش تاختیم. اشتباه نشود، شالوده

کار ما در آن قیام ستیز توخالی سیاسی علیه دولت وقت نبود. ما با سرمایه و طبقه سرمایه دار می جنگیدیم. علیه تسلط سرمایه بر محصول کار خود پیکار می کردیم و در پیچ و خم این پیکار بود که ماشین قهر قدرت سیاسی حاکم را آماده سرکوب جنبش خویش دیدیم. در سنگر این کارزار ضد سرمایه با رژیم سیاسی مدافع سرمایه داری رو به رو شدیم، به نبرد پرداختیم و یک جنگ واقعی وسیع را علیه آن تدارک دیدیم. کمی این طرف تر در نیوکاسل در همان انگلیس مهد توسعه و تسلط نظام بردگی مزدی، چرخ تولید را در تمامی کارگاه های شهر از کار انداختیم. سرمایه داران و ارتش حامی سرمایه علیه ما لشکرکشی کردند و ما با عزم استوار سلاح بر کف آماده پیکار شدیم. همگی مسلح گردیدیم و آتش سلاح سرمایه را با آتش قهر ضد سرمایه داری پاسخ دادیم. خیل کثیر رفقای ما را کشتند و به زندان انداختند. از پای ننشستیم. به زندان ها یورش بردیم و با قدرت پیکار ضد سرمایه داری و زور سلاح ضد سرمایه، هم زنجیران اسیر خویش را رها ساختیم. مشابه این کارها را در ایالت لانکشیر انگلیس نیز انجام دادیم.

یک شاخص بسیار اساسی و خصلت نمای این مبارزات در تمامی این سالها و سده ها، رویکرد رادیکال سرمایه ستیز ما بود. سواد نداشتیم، اکثریت قریب به اتفاق ما خواندن و نوشتن نمی دانستیم، غرق نادانی ها بودیم، اما واقعیت های خشن مستولی بر زندگی خویش را بسیار خوب لمس می نمودیم. واقعیت های آزار دهنده هلاکت باری که شب و روز، در خواب و بیداری بر وجود ما لرزه می انداخت. ما را می فرسود، شکنجه می داد، به ورطه جنون می انداخت. برای شناخت آنها به هیچ بحث فلسفی و جامعه شناسانه و سیر و سلوک عرفانی یا اخلاقی و آکادمیک نیاز نداشتیم. آنها خود به طور بی امان بسیار جگر خراش تر از « سنان دیو» و « تیر تهمتن» سلول، سلول مغز و فکر و شعور و اعصاب و احساس و کل اعضاء و جوارح و گوشت و رگ و خون و پی ما را شکاف می دادند، می سوزاندند، به درد می کشیدند و به تلاطم وا می داشتند. ما وحشتناک ترین

شکل استثمار را تحمل می نمودیم. بیشتر شبانه روز کار می کردیم. حاصل کار ما کاخ مجلل و پرشکوه سرمایه داران، رفاه و عیش و عشرت افسانه ای آنان، جلال و عظمت و جبروت کبریایی آنها، سرمایه و ماشین قهر و قدرت و حاکمیت آنان می گردید. هر چه بیشتر کار می کردیم آنها فربه تر و ما فرسوده تر می گردیدیم. هر چه عظیم تر تولید می نمودیم رعب انگیزتر از حاصل کار و تولید خویش فاصله می گرفتیم. هر چه سرمایه داران نیرومندتر می شدند ما سهمگین تر از قدرت ساقط می شدیم. واقعیت مسلط بر هست و نیست ما این ها بود و برای فهم این حقایق مادی و ملموس و زمینی دامنگیر خویش نیازی به دق الباب خانه کانت و آویختن به اسپینوزا و درس آموزی از دکارت و تلمذ در حوزه درس فیخته و نشستن پای منبر فلاسفه اهل اشراق نداشتیم. ما واقعیت های بالا را شبانه روز درد می کشیدیم. از این مهم تر و اساسی تر در لحظه، لحظه عمر خود علیه این واقعیت های زمخت زجر آور، کاهنده و فرساینده پیکار می کردیم. در جنگ علیه آن ها به زندان می افتادیم، شکنجه می شدیم، شمع آگین می گشتیم و تسلیم جوخه اعدام می گردیدیم.

در تمامی این سالها و سده ها کل جدال خود را با سرمایه دار می دیدیم. بانی و باعث کل سیه روزی های خود را مالکان سرمایه دار مراکز کار و تولید می شناختیم. علیه سرمایه و صاحبان سرمایه ها مبارزه می کردیم. حقوق سیاسی را برای جنگ مؤثرتر علیه سرمایه داران، علیه شدت استثمار، علیه فقر، گرسنگی، آوارگی و بی حقوقی های مرگ آور تحمیل شده از سوی صاحبان سرمایه می خواستیم. جنگ ما با رژیم ها از سنگر سرمایه ستیزی بود. برای آزادی و حقوق سیاسی و مطالبات اجتماعی مبارزه می کردیم اما جنگ واقعی خود را، کارزار علیه شدت استثمار سرمایه داری و اجحافات و جنایات مالکان سرمایه می دیدیم. برای مبارزه، برای عقب راندن سرمایه داران و برای تحمیل مطالبات خود بر آنان مجبور به هم صدایی و اتحاد و هم پیوندی بودیم، اما این اتحاد، اتفاق و وحدت را نه جدا از پروسه پیکار، نه جدا از ستیز علیه سرمایه داران، نه

برای داشتن تشکیلات، نه بر اساس باور به تقدس سازمان و حزب و اتحادیه که فقط به مثابه ساز و برگ پیشبرد جنگ علیه استثمار سرمایه داری، گرسنگی و فقر و نکبتی که سرمایه داران بر ما اعمال می کردند، می خواستیم و دنبال می نمودیم. اهل تفکیک اقتصاد و سیاست یا مبارزه اقتصادی و سیاسی نبودیم، در همین راستا داشتن تشکیلاتی برای مبارزه اقتصادی و تشکیلات دیگر برای مبارزه سیاسی هم برایمان بی معنی بود. آنچه برای ما اهمیت داشت نه سازمان، اتحادیه، حزب و این نوع امام زاده ها که جنبش، هم رزمی، هم صدائی و جنگ متحد علیه استثمارگران سرمایه دار بود. سالیان دراز این چنین جنگیدیم و با سرمایه داران به ستیز پرداختیم، اما فراموش نکنیم که ما تنها نیروی اثرگذار تاریخ نبودیم. تاریخ را فقط ما کارگران، آن هم در تاریکی زار حاکمیت مناسبات کهنه سرواژ و فئودالی معماری نمی کردیم. نیروهای دیگری نیز بر پویه تکوین و تکامل آن فشار سهمگین وارد می ساختند.

سرمایه داری با بیشترین شتاب روند توسعه پیمود. چرخ انباشت سرمایه با خون و گوشت و استخوان ما بردگان مزدی عاصی چرخید و سرمایه های غول پیکر زاد. سرمایه داری بالید و ما فرسودیم. سرمایه همه جهان را علم باران کرد اما همه علوم را ساز و کار بی دانشی، عقب ماندگی، گمراه سازی، شستشوی مغزی و تشدید انفجاری استثمار ما و فرسایش جسمی و فکری افزون تر ما ساخت. دنیا را از صنعت و تکنیک آکند، اما کل صنعت، تکنیک و پویه انکشاف بی مهار صنعتی را ابزار سلاخی وحشیانه تر و دردناک تر ما کرد. همه کارگاهها را پر از ماشین ساخت، اما با آوردن هر ماشین، روزانه کار ما، ساعات کار اضافی ما و شمار آحاد مجبور به کار طبقه و خانوار ما را چند برابر کرد. تا پیش از ماشینی شدن کارخانه ها با روزانه کار یک نفری، چند عضو خانواده خود را ارتزاق می کردیم، صنعت و ماشین و تکنیک و دانش سرمایه، زنده ماندن بچه های کم سن و سال ما را نیز به روزانه کار طولانی و اجباری آحاد آنان قفل زد. مکتب خانه ها را تعطیل نمود تا بازوی نحیف بدون هیچ زور کودکان مکتب رو را اهرم گردش

چرخ های ریسندگی تولید سود و سرمایه کند، خیل عظیم زنان و مادران شیرده را به جای اسب بارکش به گاری بست تا نیروی کار شبه رایگان آن ها را چشمه سار لایزال جوشش سرمایه های غول آسا سازد. در طول زمانی بسیار کوتاه در صنعتی ترین محله های کشور انگلیس، در قطب رشد افسانه ای سرمایه داری، طاعون بربریت سرمایه بسیار بیشتر از طاعون های عفونی قرون وسطی، کودکان کم سن و سال ما را درو نمود و راهی گورستان ها کرد. کودکانی که مادران آنها زیر فشار قهر اقتصادی سرمایه، زیر مهمیز گرسنگی و فقر ناشی از شدت استثمار سرمایه داری مجبور به تحمل روزانه های طولانی کار بودند و نمی توانستند از اطفال صغیر خود مراقبت بنمایند.

طومار زندگی طبقه ما در چنگال قهر سرمایه چنین رقم می خورد و ما با همه ظرفیت، با قدرت چاره اندیشی و اتحاد روز خویش علیه این وضعیت می جنگیدیم. در فرانسه، هلند، ایتالیا، اسپانیا، انگلیس، آلمان، در سراسر قاره های اروپا و امریکا و جاهای دیگر، جنبشی میدان دار، بالنده و امیدوار را علیه استثمار سرمایه داری، علیه جنایات رژیم های حاکم پشتیبان مالکان سرمایه شکل می دادیم و جان می بخشیدیم. شروع به ساختن تشکل های مخفی، نیمه مخفی و علنی کردیم. کوشیدیم تا قدرت پیکار ضد سرمایه داری خود را متحد و متشکل سازیم. با تکیه بر این قدرت، مطالبات و انتظارات بیشتری را مطرح کردیم. خواستار تحولات بنیادی تر و تعیین کننده تر شدیم. در آلمان یک جنبش وسیع برابری طلبانه و خواهان الغاء مالکیت خصوصی راه انداختیم. آوای بلند، پر شکوه و زندگی زای امحاء طبقات، پایان دادن به حاکمیت سیاسی بالای سر انسان ها، تقسیم عادلانه همه درآمدها و مشارکت بالسویه شهروندان در روند کار و تولید را در فضای کار و استثمار و زندگی خویش پرطنین ساختیم. جنبش حماسی شکوه آفرین موسوم به « تورینگن» را در شهر « مولهاوزن» آلمان بر پا کردیم و ایده برقراری یک حکومت انقلابی با نام «شورای ابدی» را بر سقف آسمان هستی انسان های شهر و دیار خود کوبیدیم. فریاد سر دادیم که همه ثروت ها باید اجتماعی گردد، همگان

باید در پروسه کار و تولید شرکت جویند. بساط هر شکل سیادت و قدرت بالای سر توده اهالی باید برچیده شود.

ما تا اینجا پیش رفتیم و این کارها را انجام دادیم. اما جنبش ما هنوز بسیار ضعیف بود، در عظیم ترین بخش کره زمین حضور نداشتیم. در کشورها و جاهایی که بودیم بخش اندکی از کل جمعیت را تشکیل می دادیم، راه حل های ما عموماً فاقد پایه های محکم زمینی و اجتماعی بود، آرمانهای انسانی ارزنده ای را فریاد می زدیم اما شرایط تاریخی، اقتصادی، اجتماعی روز و میزان بالندگی، کاردانی و توان طبقاتی حی و حاضر ما یارای فتوحات لازم برای حصول این اهداف و تحقق آن انتظارات را نمی دادند. سخن از روزگاری است که پروسه پیش ریز سرمایه، نقش ورود هوا به تابوت مومیایی مناسبات کهنه را بازی می کرد. نواحی مختلف جهان یکی پس از دیگری حوزه انباشت سرمایه می شدند. طبقه سرمایه دار می کوشید تا ابعاد کهکشانی استثمار، سبعیت و انسان ستیزی سرشتی خود را زیر حجاب فریب تمدن زایی تاریخی!! از انظار مخفی دارد. بورژوازی، سرمایه ای که هیکل عاریتی «انسان» داشت، سوار موج شتاب آگین انباشت سرمایه، مجبور به چالش مناسبات کهنه اقتصادی و اجتماعی بود. کلیسا و سلطنت و اشرافیت فئودال و سیستم آموزش دینی و استبداد مطلقه و خیلی از نهادها و قوانین پاسدار نظام پیشین را سد راه توسعه انباشت و استیلای شیوه تولید نو می دید، با این ها وارد کشمکش می شد، خواهان پیرایش آن ها بود. استقرار بدیل همگن و مطلوب تولید جدید را دنبال می کرد. طبقه سرمایه دار این تغییرات، برپایی نهادها و قرارها و قراردادهای مورد نیاز گسترش انباشت سرمایه را در عین حال الگوی واقعی معیشت و رفاه و زندگی اجتماعی همه انسان ها القاء می کرد. از همگان و مقدم بر همه از ما کارگران می خواست که در رکاب وی بجنگیم. بورژوازی همه جا عربده آزادی!!، دموکراسی، حقوق بشر!!، حق رأی برابر!!، انتخابات آزاد!!، پارلمان، حق تشکیل حزب و اتحادیه، برابری انسان ها در مقابل قانون!!، امنیت جان و جامعه انسانی و نظم اجتماعی!!،

سکولاریسم و مدنیت و مانند این ها سر می داد و همین ها را ضامن زندگی آزاد و مرفه و شاد و بی نیاز نوع انسان می خواند!!!.

هر گام گسترش انباشت سرمایه، گامی در تحکیم طوق بردگی، عبودیت، شدت استثمار، افزایش ذلت، تعمیق وارونه بینی و تشدید تحمیق ما بود، اما ضربات کوبنده، فرساینده و هلاکت آفرین این فاز توسعه سرمایه داری از تمامی ضربات و تهاجمات دیگر آن کوبنده تر و خرد کننده تر بود. آنچه بورژوازی زیر نام «آزادی»!! و «عدالت»!! و «حق»!! و «مساوات»!! در شیپور جدال خود با نظام کهنه سر می داد، ما را نیز که آماج وحشیانه ترین و سهمگین ترین سلب آزادی ها و نابرابری ها و زیر شلاق بی رحمانه ترین ستم ها و بی حقوقی ها بودیم، مشتاق شنیدن می کرد. با آهنگ صدای کلماتش دچار وجد می شدیم، از آن استقبال می کردیم و عظیم ترین فاجعه تاریخ عصر نیز دقیقاً در همین جا رخ داد. ما شیدای سینه چاک هر ذره آزادی و حق و برابری و رفع ستم و ابراز وجود اجتماعی بودیم اما آنچه را که طبقه سرمایه دار زیر این عناوین و در پوشش این مفاهیم جنجال می نمود دقیقاً ضد چیزی بود که ما نیاز داشتیم. «آزادی» نسخه پیچی سرمایه داران آزادی تام و تمام آنها در استثمار هر چه هلاکت بارتر ما بود. آن ها آزادی را برای رقابت آزاد سرمایه های خود، برای سهم بری هر چه افزون تر در کل اضافه ارزش های حاصل استثمار توده های طبقه ما، برای در هم شکستن تمامی قید و بندها و مرزهای انباشت سرمایه، برای تجارت و سامان پذیری بدون هیچ مانع و رادع سرمایه های خود در سراسر جهان، برای تسلط بلامنازع بر سرنوشت کار و تولید ما، برای در هم کوبیدن هر اعتراض ما علیه استثمار و شدت استثمار و بی حقوقی، برای دفاع تا بن دندان مسلح از رابطه خرید و فروش نیروی کار و کیان بردگی مزدی، برای کشتار و حمام خون جنبش ضد سرمایه داری طبقه ما، برای شستشوی مغزی هر چه گسترده تر، عمیق تر و دردناک تر ما، برای مسخ و منجمد سازی و کفن و دفن قدرت شعور ما در مصالح

نظم سرمایه و برای تضمین کلیه نیازهای ارتجاعی و انسان ستیزانه خود می خواستند و زرق و برق می دادند.

بورژوازی از «حق» می گفت!! و مرادش از حق، حقانیت ابدی، قداست آمیز و غیرقابل اعتراض رابطه خرید و فروش نیروی کار، حق خود در خریداری نیروی کار، حق ما در فروشنده نیروی کار بودن، حق سرمایه دار در اینکه نیروی کار توده های طبقه ما را بخرد یا نخرد، ما را مورد استثمار قرار دهد یا راهی برهوت بیکاری سازد، حق صاحبان سرمایه در داشتن دولت و ارتش و پلیس و قوای قهر و سرکوب، حق ما در تحمل زندان و شکنجه و اعدام، حق سرمایه داران در کشتن ما زیر فشار گرسنگی، حق تسلط بی و چون و چرای سرمایه بر حاصل کار و تولید ما، حق حکمرانی بی قید و شرط سرمایه بر سرنوشت زندگی ما، حق سرمایه در ساقط کردن طبقه ما از هر گونه دخالت در تعیین چه تولید شود و نشود، در تعیین نوع مصرف و چگونگی زیستن و چسان مردن و زنده بودن یا نبودن ما، حق سرمایه در تعیین جای زادن و محل سکونت و کل هست و نیست ما، حق ما در تحمل گرسنگی، آوارگی، کارتن خوابی، هولوکاست ها و جنگ های بربرمنشانه جهانی، قومی، دینی و نژادی، حق مالکان جهنم سرمایه داری در پرتاب ما به باتلاق فساد و اعتیاد و فحشاء، حق سرمایه در مهندسی افکار ما و القاء از بیخ و بن وارونه کل حقایق جامعه و جهان و تاریخ در شعور و مغز و شناخت توده های طبقه ما و در یک کلام حق مسلم سرمایه در اعمال کل این بربریت ها علیه ما و حق ما در تحمل تمامی این سبعیت ها و جنایت ها بود.

بورژوازی سخن از «حق رأی» و «انتخابات آزاد» و « دموکراسی» می راند و منظورش از همه این ها آن بود که ما توده بردگان مزدی، تن دادن به استثمار وحشیانه سرمایه را بهشت موعود دانیم!! بربریت سرمایه را نظم زندگی رویایی خویش بینیم. دولت سرمایه داری را نماد حاکمیت خود بر سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش بشناسیم!! به طبقه سرمایه دار اجازه دهیم تا نظم اقتصاد و سیاست و مدنیت سرمایه را، نظم انباشت و

سودآوری افسانه ای سرمایه ها را نظم تشدید بی مهار استثمار ما را نظم ساقط سازی کامل ما از هر گونه اثرگذاری بر سرنوشت کار و تولید خود را، نظم پاسدار جهنم گند و دهشت و وحشت سرمایه داری را میثاق رفاه و الگوی زندگی آرمانی ما جار زند. حق رأی و دموکراسی و انتخابات طبقه سرمایه دار منشور کفن و دفن تمام عیار قدرت پیکار طبقاتی ما در گورستان نظم بردگی مزدی بود. بورژوازی با پیش کشیدن اینها طومار جنگ طبقاتی ما علیه سرمایه را در هم می پیچید و راه جاودانه سازی کهنه رباط بشریت سوز سرمایه داری را هموار می ساخت.

طبقه سرمایه دار در جنگ خود علیه ما، کل این سلاح ها را به سوی ما نشان رفت و تمامی این وارونه آفرینی ها، برهوت پردازی ها و شستشوی مغزی ها را در عظیم ترین ابعاد بر سرمان خراب کرد، همه مساعی، قدرت اجتماعی و توان چاره اندیشی خود را به کار گرفت تا جنبش توفنده ما را در قبرستان این فریب کاری ها و وارونه سازی ها مدفون سازند، تیرهای سمی هلاکت زای موجود در چله تعرض و زرادخانه تحمیق سرمایه به این حد نیز محدود نبود. دیری نپایید که سرزمین فلسفه، فکر و سیاست سرمایه، باردار بعثت رسولان ناجی، تکوین شرایع «سوسیالیستی» و زایش الگوهای نجات از شر تظلم سرمایه داری شد!! «فرزانگان» متعددی از بورژوازی یا با سر عاریتی سرمایه، درفش سفید رها سازی را بر فراز زندگی ما افراشتند، از اقتصاد تعاونی بدون استثمار!! آرمان شهرهای سوسیالیستی دور از داد و قال و رنج و خون و درد مبارزه طبقاتی و نوع این الگوها گفتند. راه خروج از گنداب عفونت بار بردگی مزدی را برپائی این امام زاده خواندند و شعور و فکر ما را با تقدیس این مدینه ها و سراب ها وهم باران کردند.

آری، بر ما چنین رفت هم زنجیر! و بورژوازی با ما این چنین نمود. توده های طبقه ما را از یک سوی، با قهر اقتصادی خون بار و استثمار انفجاری مرگ آور، از آموزش، بلوغ آزاد اندیشه، تعمیق شناخت و بالندگی مستقل شعور باز داشت و از سوی دیگر درایت

و آگاهی خودجوش و خودروی طبقاتی ما را در پیچ و خم تو در توی تیره و تار وارونه پردازی، الگو آفرینی، فلسفه سرایی و گمراه سازی به ورطه سرگردانی راند. با این همه ما به حکم هستی اجتماعی خویش، به حکم زندگی و تلاش برای زنده ماندن، با سرمایه و سرمایه داران جنگیدیم. در تمامی آوردگاه ها صف آراستیم، جنگ ما علیه سرمایه داران و شدت استثمار سرمایه تعطیل ناپذیر بود. تنها به یمن این جنگیدن ارتزاق می کردیم، پوشاکی به دست می آوردیم، بالینی دست و پا می کردیم، نفس می کشیدیم و موجود زنده محسوب می شدیم. اگر جنگ علیه استثمار سبعانه سرمایه را ولو کوتاه مدت، ولو برای چند روز کنار می نهادیم، دیگر زنده نبودیم و در زمره زندگان قرار نداشتیم. ما این جنگ را مستمراً پیش می بردیم اما بورژوازی به کمک کل راهکارها، اهرم ها، سلاح ها، ساز و برگها، وارونه پردازی ها، شستشوی مغزی دادنها و برهوت آفرینی ها که بالاتر گفتیم کوبنده ترین و فلج کننده ترین ضربه ها را بر ما وارد ساخت. ما را بر دار مخوف نظم و مدنیت و حقوق و فکر و دموکراسی و ارزش های اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی سرمایه داری آونگ نمود. تمامی مجاری تشریح و کالبدشکافی درست کارگری و طبقاتی واقعیت ها را بر روی دیدگان ما سد کرد. ما را از حفاری آگاهانه بدیل اجتماعی و تاریخی خویش دور ساخت. مسیر چاره پردازی ها، راه یابی ها، رهائی جویی ها و هدف گیری های ما را مین گذاری کرد، ما را به ورطه سرگردانی ها و بلاتکلیفی ها و بی چشم اندازی ها انداخت.

بورژوازی با ما چنین نمود و جنبش ما در فاصله مرزهای بلند این برزخ، در بحر پر تلاطم جدال جاری طبقات، بر برآیند دو نیروی متضاد خنثی ساز غیرهمسو یعنی جبر معیشت و هستی طبقاتی سرمایه ستیز خود در یک طرف و راه حل ها، افق ها، ساز و برگ ها و راهکارهای نسخه پیچی شده بورژوازی در طرف دیگر، میان موج ها پیچید و بالا و پایین رفت. در فرانسه در روزهای انقلاب فوریه ۱۸۴۸ وقتی طبقه سرمایه دار با غارت سکان سفینه پیکار ما، جمهوری فریب و دروغ خود را اعلام کرد، ما قادر به

پیش کشیدن و اعمال هیچ بدیل شفاف طبقاتی در مقابل آن نگردیدیم و لاجرم به این بسنده نمودیم که برخی خواسته های خود را بر استخوان بندی ضد کارگری این جمهوری حک سازیم. بورژوازی مجبور به تمکین شد اما تمکین و عقب نشینی او هیچ گرهی از کوه مشکلات ما نگشود، او بود که راه عروج خود به قله قدرت سیاسی را هموار کرد و در نقش طبقه مسلط سیاسی بر زمین و زمان معیشت ما شلاق کشید. جمهوری با ضرب قدرت مبارزه و نیروی آتش سلاح ما مستقر گردید، اما سهم طبقه ما صرفا سهمگین تر شدن بسیار فاجعه بار گرسنگی ها، فلاکت ها و بدبختی ها شد. ما بورژوازی را به قله پیروزی بردیم و خود شکست خوردیم. درس آموزی از این شکست فقط عزم راسخ برای ادامه پیکار بود. آهنگ انقلاب ژوئن ۱۸۴۸ کردیم اما باز هم از هیچ تدارک و استخوان بندی کارساز طبقاتی برای برچیدن سرمایه داری برخودار نبودیم. این بار در قیاس با چند ماه قبل، گام ها و شاید فرسنگ ها پیش تاختیم، پاریس را دو شقه کردیم، پاریس کارگران را علیه پاریس بورژوازی وارد جنگ نمودیم. آژیر شکست سرمایه داران را در گوش نمایندگان سیاسی و فکری سرمایه به صدا در آوردیم. به متولیان امام زاده دموکراسی سرمایه اخطار دادیم که بساط خود جمع کنند و قدرت را به ما بسپارند، تفنگ های خود را به سینه آنها نشان رفتیم تا ثابت کنیم که اخطار ما جدی است اما این هشدارها، آژیرها و ژست ها در قعر شرایط روز از هیچ قوام و پشتوانه کافی طبقاتی برخوردار نبود. به صورت یک طبقه متشکل نبودیم. توان جامعه گردانی کارگری را در جنبش خود پدید نیاورده بودیم. یک جنبش نیرومند سازمان یافته شورایی با دخالت گری نافذ و کاردان و آگاه آحاد توده های طبقه خویش نداشتیم. به طور حی و حاضر فاقد این توانایی ها، تدارک ها و ظرفیت ها بودیم. بر همین اساس شکست خوردیم، از پای در آمدیم و بر شمار شکست های خود افزودیم. دوران برزخی متلاطمی را تجربه کردیم. بورژوازی زیر فشار لوله تفنگ های ما مجبور به تداوم جدال علیه نظام کهنه می گردید، ما بودیم که شیپور جنگ علیه ریشه های استثمار و مظاهر ستم نظام

پیشین را به صدا در می آوردیم، ما بودیم که بورژوازی را به چالش عمیق تر، گسترده تر و اساسی تر سلطنت و کلیسا و بساط نظم کهنه جرأت بخشیده و به جلو هل می دادیم اما فاتح تمامی جنگ ها بورژوازی و شکست خوردگان واقعی همه آن ها ما بودیم. شالوده شکست ها بر خلاف همه اندیشه پردازی ها، فقط شمار ناکافی آحاد توده های طبقه ما، رشد ناکافی شیوه تولید سرمایه داری، ظرفیت تاریخی این نظام برای توسعه افزون تر و تداوم بقا و مانند این ها نبود. بحث پیروزی و شکست صرفا تسخیر قدرت یا ناکامی در حصول این موقعیت نیست. طبقه ما می توانست نیروی پیروزمند پروسه پیکارهای همیشه جاری طبقاتی باشد، بدون اینکه لزوماً در این یا آن انقلاب خاص تا مرز سرنگونی کامل نظام بردگی مزدی پیش تازد. ما این پتانسیل را داشتیم که گام به گام پویه کارزار خود را میدان معماری سنگی بر روی سنگ برای ارتقاء جنبش روز طبقه خود به یک جنبش نیرومند شورایی سراسری سرمایه ستیز کنیم. جنبشی که تک، تک آحاد کارگران در آن، انسان های اندیشنده اثرگذار برای پیشبرد مؤثرتر مبارزه طبقاتی و در حال آموزش و رشد و بالندگی برای جامعه گردانی سوسیالیستی و ضد کار مزدی آتی باشند. جنبشی سازمان یافته و شورایی که منشور استقرار برنامه ریزی کمونیستی لغو کار مزدی کار و تولید اجتماعی توسط آحاد انسان ها را در دست داشته باشد و تضمین قاطع دخالت گری آگاه، آزاد، نافذ و برابر وسیع ترین شمار کارگران در برنامه ریزی ها، تصمیم گیری ها، تولید و تعیین سرنوشت کار و تولید را به ارتقاء شعور و شناخت و دخالت گری هر کارگر موکول کرده باشد. اگر ما پروسه سازمان یابی و ابراز وجود چنین جنبشی را می پیمودیم آنگاه در هر گام مبارزه طبقاتی با هر میزان دستاورد، فاتح قلعه های قدرت دشمن بودیم، به این دلیل روشن که قدرت روز طبقه خود را با رویکردی رادیکال علیه سرمایه اعمال می کردیم و فتوحات حاصل هر مرحله پیکار را سنگر پیروزی های عظیم تر قرار می دادیم. وقتی از شکست پشت سر شکست سخن می گوییم عجز آن روز خود از یافتن و پیمودن این فرایند را تأکید می کنیم.

معضلی که امروز و به دنبال گذشت کمتر از دو قرن باز هم به گونه ای وخیم تر و فاجعه بارتر اسیر آن هستیم.

آری، سرمایه با ما چنین نمود و بر ما این چنین رفت. در شروع نیمه دوم قرن نوزدهم از اعماق جنبش جاری ما صدایی برخاست. صدایی که واکنش فعال، آگاه، ریشه جو، منتقد، رادیکال و کالبد شکاف شعور طبقه ما از بنمایه نظام گند و خون و دهشت سرمایه داری بود. صدای اصابت چاقوی تیز تشریح بردگان مزدی به رمز و راز واقعی وجود سرمایه، صدای کارگر آگاه و اندیشنده ای که می کوشید پرده های تیره سر راه پیکار واقعی ضد سرمایه داری را از جلو دیدگان شعور ما کنار زند و راه درست مبارزه طبقاتی را جایگزین بی راهه ها سازد. آهنگ سرخ جنبش ضد کار مزدی طبقه ما که از زبان مارکس در فضای زندگی انسان عصر طنین می انداخت. مارکس از میان ما، از قعر مبارزات روز ما، با شعور و شناخت و اندیشه ما وارد شط جاری پیکار شد. از ما بود، حرف دل ما را می زد، نقد ریشه ای ما بر نظام سرمایه داری را حرف روز جنبش ما می کرد. او کوشید تا چراغ به دست همه زوایای نظام بردگی مزدی را پیش چشم ما قرار دهد. آنچه سرمایه بر سر ما می آرد را آفتابی و موضوع جنگ طبقه ما سازد. مارکس از کالا، قانون ارزش، اقتصاد کالایی و کالا شدن فراورده های کار، از داد و ستد کالاها، شیئی شدن انسان و شخصیت یافتن محصول کار کالا شده بشر، جایگزینی مراودات انسان ها با ارتباط اشیا، از کالا شدن نیروی کار و ظهور طبقه ما در تاریخ گفت. او به صورت بسیار تکان دهنده ای عریان ساخت که سرمایه چگونه از دل کار و استثمار توده های طبقه ما می زاید و افزود که ما با فروش نیروی کار، از کل کار و حاصل کار خود جدا می شویم، با فروش نیروی کار از هر گونه دخالت در سرنوشت کار و تولید و زندگی خود ساقط می گردیم. محصول کار ما به صورت سرمایه خدای قادر و قاهر و فرمانروای هست و نیست بشر می شود، شعور و شناخت و اندیشه و اخلاق و فرهنگ ما را معماری می کند و تمامی فاجعه های عظیم انسانی را بر سر ما آوار می سازد. مارکس همه این

حرف ها، نقدها، تحلیل ها، کالبدشکافی ها و آگاه گری ها را به عنوان فردی از جنبش جاری ما، فردی همراه، همرزم، هم پیوند و هم سنگر ما بر زبان آورد، همه کوشش وی آن بود که ما با سر آگاه و شعور سرمایه ستیز طبقاتی خود وارد عرصه کارزار شویم، که مبارزات جاری ما در کلیه حوزه های زندگی اجتماعی به طور مستقیم قلب هستی سرمایه را نشانه رود. جنگ خود برای حصول هر مطالبه ساده و مهم را بر محور کارزار رادیکال ضد وجود نظام بردگی مزدی سمت دهد. توضیح داد که **جنبش ما زادگاه راستین کمونیسم است. نطفه و بنمایه واقعی کمونیسم لغو کار مزدی اینجا، در هستی اجتماعی طبقه کارگر و در وجود جنبش کارگری است. در همین جا، در پیچ و خم کارزار ما علیه سرمایه، در سیر رخدادهای روز مبارزه طبقاتی توده های کارگر است که باید ببالد، شاخ و برگ کشد، استخوان بندی یابد، صف آراید، جنگ کند و پیروز گردد. مارکس تمامی این بحث ها، آناتومی ها، چاره گری ها و افق جویی ها را در پهنه پیکار جاری ما طرح کرد برای آنکه جنبش روز ما دست بر ریشه گذارد و بر محور جنگ رادیکال علیه سرمایه داری پیش تازد، تا آخرین دقایق عمر نوشت و گفت و مبارزه کرد و همراه ما جنگید.** دست در دست ما بیرق سرخ انترناسیونال افراشت و منشور اتحاد سراسری همه کارگران جهان علیه سرمایه داری را پیش پای هم زنجیران کارگر خود باز کرد.

مارکس این کارها را انجام داد. اما جنبش ما همچنان از زمین و آسمان، از تمامی منافذ ارتباطی خود با جامعه و جهان واقعی آماج بمباران های سیاسی، فکری، اعتقادی و فرهنگی لایه ها و رویکردهای گوناگون بورژوازی بود. سرمایه فقط ما را به وحشیانه ترین شکل ممکن تاریخی استثمار نمی نمود، فقط از کار و پویه تعیین سرنوشت کار و تولید خویش جدا نمی ساخت. فقط از دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی خود ساقط نمی کرد، فقط حاصل کار ما را نیروی قاهر مستولی بر هست و نیست ما نمی نمود. همراه با همه اینها چگونه اندیشیدن، به چه اندیشیدن، باورها، آرمان ها، انتظارات

و چشم اندازهای زندگی، نوع نگاه ما به جامعه و جهان و خود و تمامی عینیت موجود را لحظه به لحظه، مهندسی و معماری می کرد. ما در جدال علیه سرمایه داری باید کل این اثرگذاری ها و بمباران های ایدئولوژیک مسموم و مرگبار سرمایه را هم به چالش می کشیدیم. مبارزه طبقاتی ما باید جنبش آگاه ما علیه تمامی وجوه هستی و تأثیرگذار سرمایه بر زندگی ما می شد. باید کل خواسته های معیشتی و رفاهی، کل اعتراض خود علیه تبعیضات انسان ستیزانه جنسی و قومی، کل کارزار خود برای آزادی های سیاسی و حقوق اجتماعی یا هر انتظار و خواست دیگر را با رفت و روب کل آثار بمباران های فکری و ایدئولوژیک طبقه بورژوازی و با شعور بالغ کارگری و کمونیستی و ضد سرمایه داری دنبال می کردیم. ما باید یک قدرت طبقاتی سراسری آگاه سرمایه ستیز می شدیم. باید این قدرت را علیه سرمایه وارد میدان می کردیم و اعمال می نمودیم. حرف های مارکس به صرف رادیکال بودن، راهگشا بودن، علاج درد بودن، چاره ساز بودن، واقعی و عملی و حیاتی بودنش، جنبش نمی گردید، این تحلیل ها و نقدها و رویکرد و افق ها باید در جنبش مادی طبقاتی اندیشنده و رادیکال و تغییر آفرین ما متجلی می شد. ما نیازمند داشتن یک جنبش شورایی سراسری سرمایه ستیز بودیم و بورژوازی با تمامی زرادخانه های قدرت خود و بیش از همه قدرت معماری افکار، هر گام تلاش طبقه ما برای برپایی این جنبش را گلوله باران می کرد. از زمین و آسمان به ما درس رفرمیسم، درس مبارزه قانونی، پارلمانتاریسم، اتحادیه گرایی، حزب سازی، سندیکالیسم، مبارزه مدنی و نوع اینها می داد. ما بدون آنکه کل این راهبردها، راه حلها، الگوها و ساز و کار تراشی ها را با جنبش رادیکال شورایی ضد سرمایه داری جایگزین کنیم نمی توانستیم نماد مجسم یک طبقه اجتماعی در حال جنگ علیه سرمایه و پرچمدار راستین امحاء بردگی مزدی باشیم.

مارکس به ما عظیم ترین آموزش ها را داد و شایسته ترین درس ها را آموخت اما جنبش جاری ما همچنان آماج ویرانگرترین بمباران های فکری، سیاسی، ایدئولوژیک،

راه حل آفرینی ها، راهکارها و الگو پردازی های بورژوازی بود. در ۱۸۷۱ در شهر پاریس، شکوهمندترین رخداد تاریخ زندگی انسان را در کارنامه پیکار خود ثبت کردیم. متحد و آهنین عزم در یک شورش جاویدان تاریخی، پاریس را از دست نظام سرمایه داری خارج ساختیم. برای اولین بار دولت را، دولت سرمایه را، دولت بالای سر جامعه و انسان را زیر ضربات قدرت ضد سرمایه داری خود در هم شکستیم و به طور واقعی شروع به هموار سازی راه برای برچیدن بساط رابطه خرید و فروش نیروی کار، برچیدن رابطه تولید اضافه ارزش کردیم. ما با قیام خویش تاریخ را فرسنگ ها به جلو راندیم، شکل جدیدی از زندگی انسان را وارد تاریخ ساختیم. دست به کارهایی زدیم و صحنه هایی پدید آوردیم که آگاه ترین، دوراندیش ترین، رادیکال ترین و تیزبین ترین آگاهان طبقه ما، فردی مانند مارکس نیز از آن درس گرفت و دانش اندوخت. برای نخستین بار کشف کردیم که چگونه می توان به وجود دولت بالای سر خود پایان داد. می توان همه انسانها را در تولید و برنامه ریزی تولید، سیاست گذاری و اجرا، چه تولید شود و نشود و همه امور زندگی اجتماعی به صورت برابر و دخالت گر شریک نمود. برای اولین بار در تاریخ زندگانی انسان بر وجود تبعیضات انسان ستیزانه جنسی شلاق فرود آوردیم و زن و مرد در یک مراوده هر چند اولیه و خام شورایی مشغول برنامه ریزی نظم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی زندگی خود شدیم. ما در قیام پرشکوه و افتخار آفرین کمون پاریس همه این کارها را انجام دادیم، اما باز هم شکست خوردیم. دلیل شکست فقدان آگاهی، کمبود شعور و ندانستن ها نبود. آنان که چنین می پندارند از شعور و شناخت و آگاهی و دانش طبقاتی تصوری عمیقا متافیزیکی و باژگونه دارند. آگاهی طبقاتی حدیث « کتاب وحی»!! و « قدیم» و «حادث» نیست!! یک مرامنامه و منشور و مصباح هدایت نیست، مسلک نیست، ایدئولوژی نیست، مجموعه ای از احکام تنظیم شده و بسته بندی گردیده نمی باشد، قانون و قرارداد و مصوبه و اشراق و شهود نیست. نسخه پیچیده شده توسط دانشوران عالی مقام نیست. تراوشات خاص مغز ناجیان و انقلابیون کبیر تاریخ

نیست. آگاهی طبقاتی توده های کارگر هیچ کدام این ها نیست. بالعکس کالبدشکافی مقدور آنها از رابطه تولید اضافه ارزش، از ابعاد استثماری که می شوند، از ارتباط همگن و ارگانیک قانون و حقوق و پارلمان و مدنیت و فرهنگ و فکر بورژوازی با رابطه سرمایه، از شیوه های رادیکال پیگیری مطالبات روز خود، از هم آمیزی و همگن سازی مبارزه برای حصول این مطالبات با پیچ و خم کارزار طبقاتی برای نابودی سرمایه داری، از راههای ارتقاء جنبش حی و حاضر خود به یک جنبش سازمان یافته شورایی سرمایه ستیز، از پروسه گسترش این جنبش به استخوان بندی قدرت مستقل ضد سرمایه داری در جهنم بردگی مزدی، از تدارک لازم برای احراز توان برنامه ریزی و جامعه گردانی سوسیالیستی لغو کار مزدی و فراوان موضوعات دیگر از این دست است. آگاهی طبقاتی کارگران اینها است و کموناردها نشان دادند که به رغم اندیشه پرداز نبودن، گمنام بودن، دانشور و صاحب جاه نبودن، کرسی های دانشگاهی نداشتن، حزب نشین و رئیس دفتر سیاسی حزب نبودن، سکاندار جنبش اتحادیه ای نبودن، به رغم همه اینها «در گدا صفتی کیمیاگری می دانند» رمز و راز برپایی جامعه بدون دولت بالای سر انسانها را بسیار خوب می شناسند، قادر به تدارک و گشایش راه برای برنامه ریزی الغاء کار مزدی و برچیدن رابطه تولید اضافه ارزش هستند، راه انحلال ارتش و پلیس و پایان دادن به سرکوب فیزیکی و فکری بشر را در یک چشم به هم زدن می پیمایند، حتی به آدمی مثل مارکس درس می دهند. کموناردها نشان دادند که همه این ها را می دانند اما صرف دانستن علاج کار نیست. آنها عملا و در پیچ و خم پراتیک پیکار انقلابی خویش این حرف درست مارکس را اثبات نمودند که **آگاهی مشتی باورهای تجریدی و ایدئولوژیک نیست،** بلکه هستی آگاه، جنبش طبقاتی اندیشنده، زنده و تغییر دهنده است. آنها با کرده های خود فریاد زدند و نشان دادند که آگاهی طبقاتی پرولتاریا، نه گنجینه دانش های مکتبی و اعتقادی او که توانائی و کارایی و شایستگی و قدرت آگاه ضد سرمایه داری وی است. کموناردها با قیام خود و با آنچه در طول این قیام کردند

نشان دادند که معضل آنها ندانستن نیست، نتوانستن است. که دانستن ها تنها در توانستن ها تجلی مادی می یابند. که دانستن ها تنها در پروسه پیکار طبقاتی، در پیکر قهر و قدرت طبقاتی ضد بردگی مزدی آفتابی می گردند و معنی و اعتبار واقعی احراز می کنند. کموناردها به تاریخ و به توده عظیم همزنجیر خود در دنیا گفتند که برای تحقق انتظارات خویش، برای نابودی سرمایه داری، برای برپائی جامعه رها شده از کار مزدی، باید حتما جنبشی بسیار عظیم تر، استخوان دارتر، سازمان یافته تر با ساز و برگ و سلاح و قدرت بسیار کارآمدتر و سلسله جنبان تر داشت. جنبشی شورائی و ضد کار مزدی، متشکل از وسیع ترین آحاد توده های کارگر که بیشترین شمار این آحاد در متن و بطن همین جنبش رشد کرده، بالیده و توان لازم برای جامعه گردانی شورایی سوسیالیستی لغو کار مزدی را احراز نموده باشند. کموناردها شکست خوردند زیرا در چنین موقعیتی نبودند و چنین تدارک و تجهیزی را پشت سر نگذاشته بودند. هم زنجیران کمونارد ما از پای در آمدند، آنها تا آخرین نفر جنگیدند، عظیم ترین حماسه های تاریخ زندگی انسان را آفریدند، انقلابیون مردند اما پیکار طبقاتی ما علیه سرمایه داری به راه خود ادامه داد. چندی بعد جنبش ما مارکس را هم از دست داد. مردن مارکس ضایعه مهمی بود اما مشکل طبقه و جنبش و پیکار طبقاتی ما مطلقا از دست دادن مارکس نبود. مارکس با کارهائی که کرده بود می توانست تا سرمایه داری هست و حتی پس از آن، برای همیشه در میان ما زنده و حاضر و سخنگو و اثرگذار باشد. فاجعه عظمای تاریخ اما این شد که با مردن مارکس لشکر عظیم و طویلی از مارکس های سراسر تقلبی، کاریکاتوری، جعلی و ضد مارکس به جان جنبش ما افتادند. غائله « چنین گفت مارکس»، «چنان می اندیشید مارکس»، «مراد مارکس از فلان عبارت این است»، «مارکس مسأله را این گونه می فهمید»، «سخن مارکس را باید این چنین فهمید»، « تعبیر مارکس از قانون ارزش نه آن که این است»، « نظریه مارکس پیرامون دولت آن است»، «مارکس پرولتاریا را این گونه کشف کرد»، «سرشت نقد مارکس بر

هگل این بوده است»، « بنمایه نقد مارکس بر فویرباخ را باید اینسان تعمق کرد»، « مارکس و بحران سرمایه داری»، «روایت مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا»، « کمونیسم در روایت مارکس»، «مارکس و از خودبیگانگی بشر»، «مارکس و تئوری اضافه ارزش»، «مارکس و ماتریالیسم تاریخی»، «مارکس و دیالکتیک»، «مارکس و ایدئولوژی»، « مارکس و اکولوژی» « مارکس و زن»، « مارکس و فراسوی سرمایه داری»، «مارکس و آگاهی» و میلیون ها میلیون از این مسائل که فقط لیست عناوین آن ها و لیست اسامی آثار منتشر شده پیرامون آنها سر به کیلومترها می زند، تمامی فضای زندگی آدم ها و همه محفظه های دنیای روز را پر کرد!!! فاجعه شد، مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری با مارکس چنین گفت و چنان نگفت جایگزین گردید!!! هنوز مارکس دفن نشده بود که روایت وارونه کل گفته ها، تحلیل ها، کالبدشکافی ها، یافته ها، آموزشها و چراغ افروزی های او پیرامون نقد اقتصاد سیاسی بورژوازی، تاریخ تکامل جوامع انسانی، مبارزه طبقاتی، جنبش کارگری، کمونیسم، نقش پرولتاریا و همه مسائل دیگر کارزار طبقاتی در «مارکسیسم»!! دفن شد. بازار «مارکسیسم» فروشی از بازار جهانی سرمایه داری پر رونق تر گردید!! اصلا مبارزه طبقاتی و پیکار توده های کارگر دنیا علیه سرمایه داری از یادها رفت و جار و جنجال عظیم «مارکسیسم» فروشی هیچ جائی برای هیچ میزان راه یابی حرفهای واقعی مارکس در رخدادهای روز جنبش کارگری، برای اینکه کارگران صدای اعتراض ضد کار مزدی هم دیگر را بشنوند باقی نگذاشت. اساسا کاریکاتور سازی از مارکس، « مارکسیسم» آفرینی، و جنگ و جدل میان محافل و احزاب و فرقه ها و باندها بر سر مرغوبیت « مارکسیسم» خودشان و نامرغوبی و بنجل بودن «مارکسیسم» دیگران جای هر گونه کارزار حتی جای گفتگو در باره مبارزه طبقاتی را اشغال کرد. آنچه دیگر محلی از اعراب نیافت چند و چون مبارزه توده های کارگر علیه سرمایه بود و آنچه همه و همه جا را در خود غرق کرد، جنگ آدمها، افاضل، دانشوران، نظریه پردازان در باره «مارکسیسم» بود!! شریعت سازی، مذهب پردازی و دیانت آفرینی حول

نام مارکس جنبشی جهانی گردید و این جنبش هست و نیست کارزار طبقاتی کارگران دنیا را در خود دفن کرد!!!

تا پیش از مارکس ما از شش جهت آماج شستشوی مغزی و مهندسی افکار سرشتی سرمایه و محافل عدیده بورژوازی بودیم. اما سرمایه و بورژوازی این کار را زیر نام «کمونیسم» و «سرمایه ستیزی» و جنگ علیه سرمایه داری انجام نمی داد. گرایشات و احزاب گوناگون درون طبقه سرمایه دار دنیا بسیار صریح و عریان نظام بردگی مزدی را تقدیس می کردند، سرمایه داری را منزلگاه آخر تاریخ می خواندند، رابطه سرمایه را کشت زار واقعی آرمانها و انتظارات کل بشر می نامیدند، آنها مبارزه طبقاتی را مردود می خواندند، از تمامی تریبون ها به دفاع از قانون و حقوق و سیاست و مدنیت و فرهنگ و ایدئولوژی و اخلاق و ارزش های اجتماعی فرا رسته از رابطه خرید و فروش نیروی کار و پاسدار بقای این رابطه می پرداختند. نظم سیاسی و دولت و جامعه مدنی و سیستم حقوقی و آموزش سرمایه داری را سفینه رفاه و رهایی کل بشر جار می زدند. بورژوازی از این طریق، با این راهکارها، این ترفندها، فریب کاری ها ما را شستشوی مغزی می داد و تسلیم ماشین معماری افکار می کرد، اما ماجرای مهندسی افکار و مسخ و منجمد سازی ما و طبقه و جنبش ما بعد از مرگ مارکس شکل کاملا جدیدی یافت. این بار و در این دوره خیل بسیار عظیمی از احزاب، محافل و دار و دسته های بورژوازی راه شستشوی مغزی و معماری افکار ما را از *طریق « مارکسیسم » سازی*، «مارکسیسم» فروشی، جعل و مسخ حرف های مارکس دنبال کردند. همه این ها در همه جا چنین القاء کردند که گویا تاریخ تکامل جوامع انسانی به جای اینکه تاریخ مبارزه طبقاتی و در عصر ما تاریخ پیکار طبقه کارگر جهانی علیه بردگی مزدی باشد، تاریخ مارکس چنین گفت و مارکس چنان نگفت است. همه جا این گونه القاء نمودند که گویا ضدیت توده های کارگر دنیا با نظام سرمایه داری مخلوق پیامبری به نام مارکس است. گویا این پیامبر حرف اول و آخر این ضدیت، اینکه کارگران چه بکنند و چه نکنند را در یک

مسلک و شریعت مرموز، پیچیده، غیرقابل شناخت و مالامال از اسرار به نام «مارکسیسم» نسخه پیچی کرده است و گویا به جای مبارزه ضد سرمایه داری باید شب و روز از این شریعت گفت!! و بر گرد آن طواف نمود. بخشی از بورژوازی جهانی با کمونیسم مارکس و جنبش کارگری چنین نمود و با آویختن به آنچه خود «مارکسیسم» می نامید کوبنده ترین و سهمگین تر ضربات را بر پیکر پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر جهانی وارد ساخت. بورژوازی بسان همه وارونه پردازی های سرشتی خود «مارکسیسم» ساخت و «مارکسیسم» دست ساخت خویش را سنگر تعرض اندرونی و نیرومند خود به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر کرد. زیر نام مارکس، کمونیسم و کارگر شروع به حزب سازی و اتحادیه آفرینی کرد. احزاب بالای سر توده های کارگر تشکیل داد و جنبش کارگری را در گورستان سندیکالیسم، گورستان نظم و قانون و مدنیت ارتجاعی سرمایه داری مدفون ساخت. اجتماع احزاب و اتحادیه ها را «انترناسیونال» نامید!!! بر بلندای این امام زاده فریب به کل توده های کارگر دنیا پیام داد که راه مبارزه پارلمانی پیش گیرند، کاری کنند که احزاب سرمایه سالار و سوسیالیست نمای بالای سر خود را به قدرت برسانند و شریک حاکمیت بخش های دیگر بورژوازی سازند. به کارگران پیام داد که سرمایه داری دولتی همان جامعه آرمانی سوسیالیستی است و « مارکس نیز چنین گفته است»!!! در شعور و پویه شناخت کارگران القاء کرد که اگر احزاب و اتحادیه ها را در ماشین دولتی سرمایه شریک کنند، خود را بر اریکه قدرت نشانده اند!! حکومت کارگری تشکیل داده اند و نظام سرمایه داری را افتخار سوسیالیستی شدن تفویض کرده اند. به توده کارگر دنیا پیام داد که انقلاب کاری بی معنی است، جنگ علیه اساس سرمایه داری بسیار عبث و ویرانی زا است. به آنها گفت که همه چیز از طریق آویختن به جامعه مدنی و قانون و پارلمان قابل حصول است. راه این آویختن هم از برپایی حزب و اتحادیه و ترک مبارزه ضد کار مزدی، از شناخت سوسیال دموکراتیک و کائوتسکیستی سرمایه داری، سوسیالیسم و

پروسه جدال طبقاتی می گذرد. بورژوازی با ما، طبقه ما، جنبش ضد سرمایه داری ما، با نام مارکس و آموزش های مبارزه طبقاتی او چنین نمود. در طول مدتی کوتاه تا چشم کار می کرد حزب ساخت و همه احزاب به رغم تمامی اختلافات و تمایزات و چپ و راست بودن در پیگیری سیاست ها و جهت گیری ها و تحلیل ها و افق پردازی های بالا با هم شریک و همنوا شدند. از هیلفردینگ ها و شیدمان ها و کائوتسکی ها و پلخانوف های راست مسلک گرفته تا لوکزامبورگ و لیبکنخت و لنین چپ نما همه و همه در سر دادن این شعارها، رساندن این پیام ها، حفاری این گمراهه ها و انجام این شستشوی مغزی ها راه یکسان رفتند و رویکرد واحد اتخاذ نمودند. بورژوازی تمامی این مسخ سازی ها و وارونه کردن ها را از مجاری شعور و شناخت و اندیشه پردازی و سیاستگذاری و استراتژی آفرینی و تاکتیک نویسی قشری از طبقه ما و رویکردی در درون جنبش جهانی ما به پویه کارزار جاری توده های طبقه ما سرریز نمود. طراحان، حفاران، مروجان و مبلغان این وارونه بینی ها و کژراهه رفتن ها، علی العموم عناصری از طبقه ما و جلوداران و پیشاهنگان جنبش روز ما بودند. حتی انگلس، انسانی که سال ها همنشین و همراه و همرزم و یار غار و محرم اسرار و مشیر و مشاور مارکس بود، حتی او که شب و روز آثار پراکنده مارکس را جمع آوری و منتشر می کرد، حتی او که خود را شریک تهیه این متون معرفی می نمود نیز همین کارها را انجام داد، در پیش کشیدن این بی راهه ها و هل دادن توده های کارگر دنیا به ورطه این برهوت ها و باتلاق ها نه فقط سهیم شد که نقش بنیان گذار و جلودار بازی کرد.

آری هم زنجیر! بر ما چنین رفت و این تازه فقط اول کار بود. چند سال این طرف تر، فاجعه آفرینی بورژوازی در ژرفنای جنبش بین المللی ما، شبیخون شریعت سازی از گفته های مارکس با هدف تبدیل همه این شریعت ها به استراتژی و ساز و کار جدا سازی هر چه عمیق تر کارزار قهری و جاری طبقه ما، از محور ستیز رادیکال با شالوده موجودیت سرمایه داری ابعاد وسیع تر و ژرف تر یافت. در روسیه، در سال هائی که

کورمال، کورمال راه مبارزه طبقاتی خود را می جستیم، ناگهان فریاد پیامبران ناجی از چهار گوشه آن دیار برخاست که راه درست کارزار شما در مغز و شعور و ید بیضا و قدرت تدبیر ماست. وقت مبارزه ضد سرمایه داری نیست. زمان آنست که رشد نوع اروپایی سرمایه داری را جایگزین شکل انکشاف یونکری آن سازیم. بدون این کار، بدون «انقلاب بورژوا – دموکراتیک» بدون کمک به توسعه بی مهار رابطه خرید و فروش نیروی کار، بدون گسترش بی کران مرزهای انباشت سرمایه در کشور هیچ نوع چشم اندازی برای هیچ میزان بهبود معیشت و حصول آزادی و تاختن به سوی رهایی نهایی نیست. آنها بیرق سرخ «مارکسیسم» در دست، شعار کوبنده رهائی انسان بر زبان، داعیه رهبری طبقه کارگر جهانی زیر بغل، فریاد تدارک نابودی سرمایه داری در حلقوم همه چیز را «قبض روح» کردند!!!، سرمایه داری را، سوسیالیسم را، سرشت جنبش کارگری را، پیچ و خم کارزار ضد سرمایه داری توده های کارگر را، مبارزه روزمره اقتصادی، رفاهی، سیاسی و اجتماعی کارگران را، حلقه پیوند و همگنی این مبارزات با استراتژی پیکار برای نابودی بردگی مزدی را، نقش جنبش شورایی ضد سرمایه داری به مثابه بدیل واقعی و رادیکال سرمایه داری را، سازمان یابی جنبش کارگری را چگونگی صف آرایی و آرایش قوای طبقه کارگر در عرصه های مختلف اجتماعی را، سرنگونی طلبی رادیکال طبقاتی را و همه چیز را از بیخ و بن وارونه، ضد مارکسی و سرمایه سالار کردند، همه این ها را باژگونه، رفرمیستی و سرمایه محور در ذهن توده های کارگر القاء و در پیش پای مبارزه طبقاتی جاری آنها تصویر کردند. در روسیه با جنبش ما چنین شد و فاجعه بارتر، آن که در اینجا بلشویسم و لنینیسم کل این گمراهه آفرینی ها و برهوت پردازی ها را زیر لوای نقد جناح راست سوسیال دموکراسی روس و بعدها زیر نام نقد رادیکال کل سوسیال دموکراسی مسالمت جوی بین المللی، زیر درفش کمونیسم مارکس، انقلاب کارگری، نقد رفرمیسم و مانند این ها دستور کار جنبش روز طبقه کارگر ساختند. بلشویسم و لنینیسم مبارزه علیه سرمایه داری را با « انقلاب

دموکراتیک» برای انکشاف هر چه عظیم تر سرمایه داری جایگزین نمودند، مبارزه برای سرنگونی تزار را جایگزین مبارزه علیه بردگی مزدی کردند، حزب سازی و آویختن توده های کارگر به حزب بالای سر خود را بدیل جنبش سازمان یافته شورایی سرمایه ستیز توده کارگر نمودند. آنها به کارگران گفتند که کمونیسم نه جنبش اندرونی بردگان مزدی سرمایه که نسخه پیچی اندیشمندان و افاضل و دانشوران طبقات بالا است. به کارگران اعلام داشتند که بساط پیکار برای تسخیر قدرت سیاسی توسط شوراهای متشکل از آحاد کارگران و ظرف دخالت گری آگاه، آزاد، برابر و نافذ آنها را جمع کنند و پیاده نظام بدون هیچ شعور و شناخت و اراده حزب بالای سر خود شوند. به کارگران آموختند که سوسیالیسم همان سرمایه داری تحت مالکیت دولت سرمایه اما زیر درفش دروغین کمونیسم و نام مارکس است. به توده کارگر تلقین کردند که اگر حزب را به قدرت برسانند خود را در عرش قدرت سیاسی و برنامه ریزی اقتصاد و سیاست و نظم زندگی سوسیالیستی فراسوی سرمایه داری قرار داده اند. آنها همه چیز را ضد کارگری و ضد کمونیستی و سرمایه بنیاد خورند توده کارگر ساختند.

لنینست ها در روزهای پس از کفن و دفن انقلاب کارگری اکتبر، با روایتی بورژوا - رفرمیستی، ناسیونالیستی و غیرمارکسی از شرایط امپریالیستی سرمایه داری و با دعوت تمام کارگران دنیا به مبارزه علیه آنچه خود «امپریالیسم» می خواندند بر هر گونه جهت گیری ضد سرمایه داری طبقه کارگر شلاق تعطیل و مرگ و تحریم فرود آوردند. همه جا از امپریالیسم غارتگر تنزیل خوار، از افتادن جهان به دست چند فینانیست، از پایان دوره رقابت و شروع عصر انحصار، از تقسیم کل دنیا میان چند دولت جنگ افروز، از امپریالیسم سد راه رشد آزاد سرمایه داری!! از سیستم امپریالیستی شیفته اشکال تولید کهن و شیدای سینه چاک بقایای نظام فئودال سخن راندند، جهان را از امپریالیسم و حیاتی شدن پیکار ضد امپریالیستی پر کردند تا هر مقدار شناخت و تدارک و رویکرد و تجهیز طبقه کارگر جهانی برای جنگ علیه سرمایه داری را در گورستان سیاه

امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و بورژوایی مدفون سازند. زیر بیرق عصر امپریالیسم و مبارزه ضد امپریالیستی از حیاتی بودن انکشاف «سرمایه داری مستقل و ملی»؟؟!! گفتند، فتوای ضد امپریالیستی بودن و سرشت انقلابی «بورژوازی ملی» صادر کردند!! نسخه مبرمیت اتحاد طبقه کارگر با بورژوازی متوسط و کوچک داخلی و ملاکان لیبرال و سرمایه داران وطن پرست!!! برای دفع شر امپریالیسم پیچیدند، «صف بندی خلق و ضد خلق» به بازار آوردند. در صور قیام برای انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی!! و هموارساز راه توسعه سرمایه داری ملی!! دمیدند. لنینیست ها و احزاب لنینی با این کارها تاریخ مبارزه طبقاتی را به به کجراه بردند، کارزار ضد سرمایه داری طبقه کارگر بین المللی را به ورطه تعطیل انداختند. کوبنده ترین ضربات را بر پیکر جنبش کارگری وارد ساختند. آنها این کارها را انجام دادند تا قطب نوپای سرمایه داری اردوگاهی را در مقابل تهاجم قطب دیگر سرمایه جهانی حراست کنند. این کار را به کمک بخشی از بورژوازی دنیا انجام دادند. نام این قطب را کمونیسم گذاشتند و مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری طبقه کارگر بین المللی را در آستان بقا و اقتدار این قطب قربانی کردند. آری، این چنین شد. بر ما چنین رفت و متعاقب این رخدادها، جنبش ما در سطح جهانی و در تمامی سنگرهای پیکار، مقهور بورژوازی شد، به اسارت کامل سرمایه داری در آمد. در تمامی جبهه ها شکست خوردیم، از پای در آمدیم، همه خاکریزهای تعرض و مقاومت را از دست دادیم. بورژوازی از درون ما را به تباهی کشاند و از بیرون فرسود. جنگ ما علیه شالوده هستی سرمایه داری تعطیل گردید. بیرق کارزار علیه اساس کار مزدی به زیر آمد. در بخش عظیمی از دنیا به تمام و کمال و در همه وجوه هستی خود با راه حل ها، راهبردها، افق آفرینی ها و نسخه پیچی های سندیکالیستی و سوسیال دموکراتیک بورژوازی شمع آجین گردیدیم. در بخش های دیگر دنیا نیز بورژوازی ما را بر صلیب لنینیسم، سوسیالیسم خلقی، رفرمیسم میلیتانت لنینی، ضد امپریالیسم ناسیونالیستی، کمونیسم بورژوائی لنینیستی آویزان کرد. جنبش ما اسیر این سرنوشت

سیاه شد. از آن زمان به بعد دیگر سرمایه جهانی فقط به عنوان یک شیوه تولید انسان ستیز و ارتجاعی و با اهرم قهر اقتصادی ما را آماج وحشیانه ترین شکل استثمار و شدت استثمار قرار نمی داد. فقط با نیروی قهر دولتی و زرادخانه های غول پیکر نظامی، انتظامی، اتمی، پلیسی و امنیتی به جنگ جنبش ما نمی آمد، فقط با ارتش و پلیس و قوای قهر و سرکوب از تشدید هر چه فرساینده تر و کوبنده تر و هلاکت آفرین تر استثمار ما دفاع نمی نمود. فقط با سلاح سیاست و مدنیت و حقوق و فرهنگ ما را شتشوی مغزی نمی داد و در گورستان نظم بردگی مزدی دفن نمی ساخت. آری از آن روزگار به بعد سرمایه داری برای زمین گیر سازی و انهدام و قتل عام جنبش ما فقط از این سلاح ها و نهادها و ذخیره ها و زرادخانه ها استفاده نمی کرد. سرمایه از آن تاریخ به بعد با سوسیال دموکراسی، با لنینیسم، با « سوسیالیسم»!!، با « کمونیسم»!! با شعبات و شاخه های مستمرا فزاینده و در حال تکثیر این ایدئولوژی ها، مکتب ها، راهبردها، با تروتسکیسم، تیتیسم، مائوئیسم، با «انقلاب»!! با صف بندی خلق و ضد خلق هم به جان ما افتاد. بورژوازی به این نیز بسنده نکرد. نام مارکس را نیز بر سردر تمامی این زرادخانه ها و پادگان ها و ستادهای تعرضی خود علیه ما حک نمود!! نظام سرمایه داری به این ترتیب، سوای کل آنچه همیشه و از آغاز داشت، سوای قهر فائقه اقتصادی سیاسی، دولتی، حقوقی، مدنی، فرهنگی، نظامی، پلیسی، امنیتی و اطلاعاتی سرشتی خود، از درون کل سنگرها و ستادهای بالا، از خاکریز لنینیسم و انقلاب دموکراتیک و مبارزه « ضد امپریالیستی»!! نیز علیه ما شورید و کل این شوریدن ها و تهاجمات و تعرضات خود را با نام مارکس هم ممهور ساخت!! جنگ «مارکسیسم» «علیه مارکسیسم» و جنگ همه «مارکسیسم» ها علیه جنبش ضد سرمایه داری طبقه ما راه انداخت. شگفتا! فردی که از عمق هستی اجتماعی ما، از بطن شرایط کار و کارزار طبقاتی ما برخاست. فردی که نماد عالی جدا سازی راه از بی راهه، اندیشنده رادیکال، چاره گر و ممیز پویه کارزار کمونیستی طبقه ما از کمونیسم ارتجاعی بورژوازی بود، فردی که بر تمامی زوایای

هستی سرمایه چراغ انداخت تا راه جنگ راستین ما علیه سرمایه داری را روشن سازد، آری اسم و رسم و حیثیت و اعتبار و عظمت و نقش سترگ تاریخی این انسان آگاه جنبش ما، اینک در دستان فریب و نیرنگ و تحمیق آفرینی بورژوازی سلاح ضد جنبش سرمایه ستیز ما می شد!!. پیشوند لنینیسم و مائوئیسم و تروتسکیسم و دهها ایسم دیگر ساخت و پرداخت بورژوازی می گردید. سرمایه در سراسر قرن بیستم از همه این راهها و از درون تمامی این ستادها و هنگ ها و اردوگاهها علیه ما تازید. کل این سلاح ها را به تسلیحات و مهمات پیشین خود افزود، ما را در بدترین تاریکی زارها سرگردان ساخت. تمامی روزانه های شناخت رادیکال پیچ و خم مبارزه طبقاتی را بر ما بست. کل خطر جنبش جهانی ما را از سر خود رفع کرد و همه چیز ما را در گورستان وارونه بینی ها مدفون کرد.

آری، بر ما چنین رفت هم زنجیر! و در این میان آنچه برای ما باقی ماند فقط یک چیز بود. کارگر بودنمان، هستی اجتماعی و طبقاتی ما، فروشنده نیروی کار بودنمان، استثمار شدنمان، حکومت شونده بودنمان، همان چیزی که ریشه، شالوده، بنیاد و سلسله جنبان شروع، تداوم و تعطیل ناپذیری جدال ما با سرمایه و نظام بردگی مزدی بود. ما چاره ای سوای مبارزه نداشتیم اما زیر فشار همه آنچه رخ داده بود و زیر آوار کل فاجعه هایی که گفته شد حداکثر سهم ما از این جنگ، آن هم در بهترین حالت، آن هم فقط در برخی جاها نان بخور و نمیر برای بازتولید نیروی کارمان و فروش مجدد آن به بورژوازی بود. دیگر در سنگر کارزار رادیکال ضد سرمایه داری نبودیم، بالعکس در خاکریزهای مخوف دشمنان خویش، در نقش پیاده نظام ذلیل و زبون ارتش بخش های مختلف طبقه سرمایه دار جهانی، در رکاب سرمایه داران برای تسویه حساب های درون طبقاتی خود با هم، در کشمکش میان بخش های مختلف ارتجاع درنده بورژوازی بر سر میزان سهم سود و مالکیت و قدرت و حاکمیت سرمایه، در جنگ برای پیروزی یک قطب سرمایه بر قطب دیگر، انجام وظیفه و ایفای نقش می کردیم. یک دوران تاریخی مالامال

از ذلت و نکبت و ادبار و ورشکستگی و پوسیدگی را آغاز کردیم و ادامه دادیم. در طول این دوره سیاه باز هم عظیم ترین شورش ها را راه انداختیم. در رکاب این و آن حزب بورژوازی پر جنجال ترین انقلابات را به پیروزی رساندیم. صدها دولت را سرنگون کردیم و صدها دولت را بر اریکه حکمرانی نشانیم. همه این کارها را زیر نام کارگر و انقلاب و کمونیسم و مارکس و جنگ رهایی بخش انجام دادیم و حاصل کل این ها، کل این شورش ها، انقلابات، سرنگونی دولت ها و برقراری حکومت ها فقط و فقط استحکام و آهنین تر ساختن پایه های قدرت بورژوازی، تضمین بقای بیشتر و بیشتر نظام بردگی مزدی، هموار سازی راه تسلط و استیلای قاهرتر سرمایه بر ما و کمک به طبقه سرمایه دار بین المللی برای تشدید هر چه سبعانه تر استثمار ما، قتل عام موحش تر و گسترده تر مبارزات ما و بالاخره خاموش ساختن هر چه فاجعه بارتر مشعل پیکار سازمان یافته شورائی سرمایه ستیز ما بود. چگونه می توان این دوره سیاه را توصیف کرد، به نظر می رسد که هیچ قلمی قادر به انجام این کار نیست.

آری هم زنجیر! در سراسر جهان بر ما چنین رفت و ما طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران نیز فشار و صدمات و خسارت و عوارض این طاعون را با تمامی مهابت و سنگینی بر وجود خود تحمل کردیم. در اینجا نسل نخست ما در سالهای پیش از شروع قرن بیستم پا به صحنه تاریخ نهاد. ما نیز در روزهای نخست بر سرشت واقعی طبقاتی خود تنیدیم. در سال ۱۲۸۵ خورشیدی، در روزهائی که هنوز شمار آحاد طبقه ما در سراسر ایران حتی به ۵۰۰ هزار نفر نمی رسید، در ساحل دریای مازندران، در شیلات شمال کارزار بسیار پرشور و درخشانی را علیه سرمایه آغاز کردیم. ۱۵۰ کارگر یک صدا و متحد، بدون هیچ سندیکا و اتحادیه، در یک خیزش خودانگیخته جمعی و سرمایه ستیز اعلام داشتیم که هر چه صید می کنیم متعلق به ماست. محصول کار و تولید ما از آن ما است و هیچ جزء آن را به صاحب سرمایه نمی دهیم. ما این را با قاطعیت و بیداری و با رجوع به ندای سرخ هستی اجتماعی خود در فضای زندگی خویش و در سپهر رابطه

کار و سرمایه پر طنین کردیم. صدایی که خروش واقعی کمونیسم لغو کار مزدی بود. نطفه زنده و بالنده و شکوفای کمونیسم ضد سرمایه داری در زهدان هستی طبقه ما را به نمایش می نهاد. صدایی که می گفت کمونیسم سرمایه ستیز اینجا است، نه در بوروی سیاسی احزاب، نه در شعور و شناخت افاضل طبقات دیگر، نه در آرشیوهای مغز دانشوران طبقات دارا، نه در برنامه ها، منشورها و مرامنامه های احزاب، نه در هیچ کدام اینها که در نهان خانه وجود طبقاتی ما است. ما در شیلات انزلی چنین آغاز کردیم. از همه هم زنجیران کمک خواستیم. در شهر راه افتادیم. همگان را به جانبداری دعوت کردیم، با سرمایه داران و دولت پاسدار پروسه انکشاف سرمایه داری وارد جنگ و ستیز شدیم. قدرت ما در آن روز اندک، بسیار اندک بود، به همین خاطر شکست خوردیم. تا مرز تحقق انتظار خویش پیش نتاختیم، اما شکست ما شکست راه ما، شکست خواست ما، شکست جنبش ما، شکست مبارزه طبقاتی ما نبود. راه ما قطعا درست ترین راه بود. باید چنین می کردیم. باید خواستار تصاحب محصول کار خود می گردیدیم. باید بر بنیاد مالکیت خصوصی بورژوائی، مالکیت صاحبان سرمایه شلاق می کشیدیم، باید اعمال قدرت می نمودیم، باید قدرت سرمایه را با قدرت ضد سرمایه داری به مصاف می کشیدیم. ما باید همه این کارها را در همان روز، حتی در همان موقعیت ضعیف، در روزهای شروع ابراز وجود، به گاه آغاز لِی لِی کردن جنبش خویش انجام می دادیم. کار بسیار درستی می کردیم. معنای کار ما در آن روز ساختن یک جزیره محقر سوسیالیسم در آبهای خزر نبود، با اعتصاب و شورش و خواست تسلط بر محصول کار خویش قصد خلق سوسیالیسم در تاریکی زار فئودالیسم نداشتیم!! ما سنگی بر روی سنگ برای بنای جنبش ضد سرمایه داری خود می گذاشتیم. به سرمایه داران می گفتیم که با شما در جنگیم، جنگ ما نیز بر سر کل کار و محصول کار خویش است. شما در حال معماری کاخ قدرت سرمایه هستید، ما نیز قدرت ضد سرمایه داری خود را به صف می کنیم. ما نه همراه شما که ضد طبقه شما، ضد سرمایه می باشیم و با این مبارزات جنبش واقعی

طبقه خویش، کمونیسم خود، کمونیسم سرمایه ستیز طبقه خود را متشکل می سازیم و وارد میدان می کنیم. بر همین اساس و با رجوع به این برداشت ها و بینش ها، شکست ما در انزلی نیز نه فقط شکست اهداف و مبارزه طبقاتی ما نبود که گشایش باب دنیای درس ها برای ما می شد. شکست به ما می گفت که قدرت کم داریم. باید متحدتر، شورائی تر، سرمایه ستیزتر وارد پروسه کارزار شویم. ما باید و می توانستیم از شکست خود این گونه بیاموزیم و این آموزش ها را به کار گیریم اما چنین نشد. تا خواستیم سنگر پیکار ضد سرمایه داری خود را برپای داریم ناگهان فریاد دانشوران طبقات دارا از همه سو بلند شد که اکنون وقت مبارزه ضد سرمایه داری نیست!! شما «تردیونیونیست» ها چیزی نمی فهمید. از «کمونیسم» و «سوسیالیسم» و انقلاب و « تئوری انقلابی» و پرولتاریا و «مارکسیسم» و به ویژه از «لنینیسم» بی خبرید!! عصر ما عصر امپریالیسم است، جامعه ما یک جامعه فئودالی است. باید سرمایه داری شود، امپریالیسم هم سد راه این کار یعنی سرمایه داری شدن آن است!!! ما باید به کمک اردوگاه پرافتخار کمونیسم این سد را بشکنیم، راه رشد آزاد و مستقل سرمایه داری را باز کنیم، امپریالیسم مخالف انکشاف کاپیتالیستی را سر جای خود بنشانیم، برای انجام این کارها باید راه خانه بورژوازی ملی را پیش گیریم، به ملاکان لیبرال دخیل بندیم، وارد صف خلق و ضد خلق شویم، حزب بسازیم، حزب را بر صفه این صف بندی بنشانیم، باید انقلاب دموکراتیک ملی و خلقی و ضد امپریالیستی بر پای کنیم، وظیفه روز ما اینها است، سخن از ضدیت با سرمایه اکنون اصلا جایز نیست. خطرناک هم هست زیرا بورژوازی انقلابی میهن پرست را رم می دهد، زیرا ما را از اتحاد آهنین سرنوشت آفرین با بخش های خلقی و انقلابی طبقه سرمایه دار محروم می سازد. نه، این کارها بسیار نادرست و بدفرجام است. ارتش سر به زیر کارزار ضد امپیریالیستی شوید، همه چیز برای انجام این مهم و ادای این فریضه مقدس تاریخی و سوسیالیستی فراهم است. برنامه ها نوشته شده است. حزب تأسیس گردیده است، کمینترن و « انترناسیونال»

داریم، حزب عظیم مادر داریم، احزاب متعدد برادر داریم، فرزانگان و دانشوران طبقات دارا داریم، تئوری انقلابی مدون داریم، هیچ چیز کم نداریم. مبارزه ضد سرمایه داری را بایگانی کنیم، شیپور جنگ علیه امپریالیسم را به صدا در آوریم، پشت سر حزب کمونیست خود به صف گردیم، امپریالیسم را شکست دهیم، حمله دشمنان برای ویرانی امام زاده اعجاز آفرین اردوگاه را دفع کنیم، راه رشد بی انتهای سرمایه داری را باز و هموار سازیم، راه رهایی طبقه ما این است!!!

آری هم زنجیر، با جنبش ما در ایران نیز چنین گردید. زمین و زمان زندگی و فضای فکر و شناخت و شعور ما از تئوری ها، تحلیل ها، راه حل ها، جبهه پردازی ها و افق آفرینی ها بالا اشباع گردید. گرد و غبار امپریالیسم ستیزی و جنگ علیه استعمار نو و کهنه در معیت اردوگاه و در راستای بقای دولت فاتح انقلاب اکتبر کل این فضا را در خود غرق کرد. هیچ روزنه ای برای هیچ میزان یادآوری نیاز به صف آرائی و سازمان یابی و آرایش قوا در مقابل نظام سرمایه داری و برای جنگ علیه سرمایه در هیچ کجا باقی نماند. به ما گفتند که اتحادیه بسازید، در درون اتحادیه ها با صاحبان سرمایه بر سر مسایل معیشتی خود گفتگو کنید، زمام اتحادیه را به دست حزب بسپارید، اتحادیه را سنگر قدرت حزب و ابزار امتیاز گرفتن حزب از رقبا و شرکای سرمایه دارش سازید. حتی مبارزه روزمره بر سر مسائل ابتدایی زندگی خویش را تابع فراز و فرود مصالح حزب در رقابت با احزاب دیگر بورژوازی کنید. هر کجا که حزب لازم دید، به تمامی شدت استثمار، بربریت و جنایت پیشگی سرمایه داران تن دهید، هر قشر سرمایه داران را، که حزب انقلابی و متحد خود دید، در قتل عام خورد و خوراک و دارو و درمان و معیشت فرزندان خود مستحق و برحق بشمارید. فقط با سرمایه دارانی وارد کشمکش شوید که انگلیسی هستند، با حزب سر عناد دارند و دشمن حزب مادر و دولت فاتح انقلاب اکتبر هستند. در یک کلام حتی جنگ و جدال روزمره ما برای افزایش ناچیز بهای نیروی کار و نان بخور و نمیر هم تابع استراتژی حزب برای شراکت در ساختار قدرت سرمایه داری

و تسویه حساب با رقبا و شرکای طبقاتی خود شد. دیکتاتوری وحشت و ترور و حمام خون رضاخانی، طبقه ما و کل توده های استثمار شونده و فرودست و بی حقوق روز را در آستان منافع، اربابان فئودال و زمین دار، در پای کاخ سود و سرمایه اندوزی سرمایه داران و در پاسخ به نیازهای انکشاف روزافزون سرمایه داری قربانی و قتل عام می کرد و از هستی ساقط می ساخت اما حزب کمونیست ما!!، انترناسیونال کمونیستی و کارگری ما!! (کمینترن) و نماد مجسم پیروزی «کمونیسم» دنیای ما!! (دولت شوروی) در نهایت بی شرمی بر سر ما فریاد می زدند که او را یعنی رضاخان را قهرمان ملی، مشعل افروز جنبش ترقی خواهی، پرچمدار اعتلای صنعت و رشد آزاد سرمایه داری دانید و به حمایت از وی بر خیزید!!!

آری هم زنجیر! با جنبش ما چنین شد و همه اینها زیر بیرق «کمونیسم»، «امپریالیسم ستیزی» «آرمان رهائی کارگران» و مانند این ها بر ما تحمیل شد. با همه این ها، مبارزه کردیم، پرشکوه ترین اعتصابات را سازمان دادیم، شورش ها راه انداختیم، مبارزه، خواباندن چرخ تولید، نشان دادن قدرت و جدال با سرمایه داران سرشت طبقاتی و جزء کاملا لایتجزای زندگی و هستی اجتماعی ما بود. برای زنده مان خویش، برای فروش نیروی کار خود، برای اینکه این تنها کالای زندگی خود را بازتولید کنیم، به فروش رسانیم و به حیات خود ادامه دهیم، شب و روز همه جا، در همه فصول با سرمایه داران جدال کردیم. اما صدر و ذیل این جدال فقط اساس کارگر بودن و کارگر ماندن ما را تضمین و بازتولید کرد. کل مبارزه ما این شد که به عنوان کارگر باقی مانیم. نسل بردگان مزدی سرمایه را زنده نگه داریم، دریای خروشان سود و سرمایه طبقه سرمایه دار را خروشان تر سازیم، پایه های قدرت سرمایه و سرمایه داران را آهنین تر گردانیم. روزگار ما چنین شد، در تمامی وجوه هستی خود توسط سرمایه به چپ، چپ و به راست، راست شدیم. سرمایه ما را هر چه ژرف تر، فرساینده تر و هلاکت بارتر استثمار کرد، با اهرم دولت، قانون، حقوق، مدنیت و سیاست بر ما حکم راند، از تریبون سوسیال

دموکراسی، شعبات عدیده لنینیسم، «کمونیسم»، سوسیالیسم، «احزاب کمونیست»، اتحادیه های کارگری و فراوان نهادهای دیگر در ساختار نظم و قدرت خود به طور کامل منحل و مضمل ساخت. ما را ارتش جنگ آور نبردهای درون طبقاتی خود کرد. از حزب، از «انترناسیونال»!! از نماد زنده، مجسم و پیروز «کمونیسم» به ما دستور دادند که راهی شمال شویم تا در رکاب «خان جنگل»، «مام وطن» مدافع فئودال ها و زمین داران، نماینده آهنین عزم و استوار سرمایه داران، مظهر «اسلام رادیکال» برای حفظ کیان کمونیسم و هموار کردن راه رهایی بشر مبارزه کنیم!!! مسخره کردن انسان و تاریخ و مبارزه طبقاتی یا جعل واقعیت ها و تصویر وارونه کل حقایق دنیا هم حدی دارد. اما بورژوازی با بیرق لنینیسم، بورژوازی پرچمدار رهایی پرولتاریا!! برای این کارها هیچ مرزی را به رسمیت نمی شناخت. برای بازی با شعور بشر تا عرش اعلا بدون هیچ محابا پیش می تاخت. استدلال پشت سر استدلال ردیف می کرد. حزب و «انترناسیونال» و مشاوران محرم لنین گفتند که قبلا سردار سپه متحد استوار ما برای کمونیست کردن دنیا بود، اما او با انگلیسی ها همدست شده است. به همین خاطر باید متحد خوش پیمان دیگر جست و خان کبیر جنگل شایسته ترین گزینه می باشد. باید در پشت سر او به صف شد. اگر کنار فئودال ها و علیه دهقانان است، اگر در سرکوب شورش دهقانان علیه استثمار فئودالی پیشاهنگ است، اگر کشتار کارگران معترض به شدت استثمار سرمایه را واجب شرعی و فریضه مسلم اسلامی می خواند، اصلا جای هیچ ایرادی نیست. در عوض آماده همراهی با ما برای رفع بلیه های ناشی از حضور انگلیسی ها است. پس مبارزه علیه سرمایه تعطیل، کارزار ضد استثمار فئودالی باطل، برای دفاع از قلعه آهنین کمونیسم و برای گشایش شاهراه های پر عظمت کمونیستی کردن همه جهان باید طوق زعامت و رهبری او را به گردان انداخت!!!

آری، بر ما چنین رفت و با ما چنین شد هم زنجیر! در تمامی این دوره ها، در پیچ و خم کل این ماجراها، در سیر حوادث دامنگیر طبقه ما، آنچه بنیاد، ماهیت و محور همه

چیز را تعیین می کرد، جدائی کامل، روزافزون و رو به عمق جنبش ما از پویه واقعی کارزار طبقاتی و جنگ ضد سرمایه داری بود. قدرت عظیم طبقاتی تاریخ ساز ما که قرار بود نیروی محو بردگی مزدی، محو استثمار، طبقات، دولت، محو جدایی بشر از کار و محصول کار خویش، محو هر گونه قدرت بالای سر انسان ها، محو از خودبیگانگی بشر باشد، آری این نیرو، این جنبش پرچمدار رهایی انسان، به گروگان ارتجاع بورژوازی، به اسارت دشمنان خود در آمد. در قدرت سرمایه منحل شد، قدرت بورژوازی علیه خود شد، ارتش وحوش بورژوازی برای جاودانگی سرمایه داری گردید. ما به این روز افتادیم و وقتی چنین شدیم، در یک چشم به هم زدن، با راه افتادن سیلاب فنا و طوفان بربریت رضاخانی، بدون آنکه صاحب بنای قدرت ضد سرمایه داری و موجودیت مستقل طبقاتی خود باشیم، بدون آنکه در این راه سنگی بر روی سنگ نهاده باشیم، به صورت رعب انگیزی از پای در آمدیم. سرکوب شدیم و هولناک ترین شبیخون ها را تحمل کردیم. با همه اینها باز هم به مبارزه ادامه دادیم، زیرا نمی توانستیم که چنین نکنیم، جدال علیه استثمار و ستم و سبعیت سرمایه داری از هستی ما قابل تفکیک نبوده است و نمی تواند باشد. در کام یکی از درنده ترین دیکتاتوری ها همچنان مشعل اعتراض افروختیم، اعتصاب کردیم، سقف حاکمیت سیاسی روز را در هم شکافتیم، در فاصله سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یک بار دیگر کران تا کران جامعه روز را میدان مبارزه و اعمال قهر و پیکار کردیم. در تمامی طول این ۱۲ سال جنگیدیم و هر چه بیشتر جنگیدیم. در شرکت نفت جنوب از کشته های ما پشته ها ساختند، این کار را چند بار کردند، در شهرهای مختلف و در کارخانه های گوناگون کشته شدیم. در ۳۰ تیر شاهد وحشیانه ترین قتل عام توده های طبقه خود بودیم، در میدان بهارستان از کشتار وسیع ما جوی خون جاری شد. در نساجی شاهی گلوله باران گشتیم، در کارخانه وطن اصفهان شمار کثیر همرزمان را از دست دادیم، در معدن سنگسر سمنان قتل عام شدیم، در اصفهان، خوزستان، آذربایجان، تهران، کرمانشاه، خوزستان، شیراز و نقطه، نقطه جهنم سرمایه

داری جنگ کردیم، اما باز هم سهم ما از این جنگیدن ها در بهترین حالت امکان بازتولید نیروی کارمان برای فروش به سرمایه و تولید سرمایه های غول آساتر برای سرمایه داران بود. ما همه جا با تمامی توان مبارزه نمودیم و کشته شدیم اما همه جا، همه این توان را در خدمت یک بخش بورژوازی علیه بخش دیگر، علیه خود، علیه طبقه و جنبش و هست و نیست خود و به نفع کل طبقه سرمایه دار و نظام بردگی مزدی تباه ساختیم. به ما آموختند که چنین کنیم، شعور ما این گونه معماری شد بود که گویا یگانه کارمان تقویت پایه های قدرت یک بخش ارتجاع بورژوازی در مقابل بخش دیگر است. گویا سرنوشت ما این است که پیاده نظام لشکر احزاب بورژوازی برای عزل یک دولت سرمایه و آوردن دولت دیگر باشیم. گویا قرار است برای همیشه و تا جهان باقی است نیروی آلت فعل سرمایه و حاکمان سرمایه داری باشیم. سوسیال دموکراسی، لنینیسم و شاخه های گوناگون لنینیست ما را در دالان های سیاه این باورها چرخاندند، راه هر گونه چرخیدن بر محور پیکار ضد کار مزدی را، به روی ما مسدود کردند. در فاصله ۲۰ تا ۳۲، ناقص الخلقه مصروع عفونت زده این راهبردها و رویکردها، حزب ننگ آور توده، دهها بار بیش از همه اسلاف، ما را در ورطه این باورها مدفون کرد. وقتی که بورژوازی لیبرال ناسیونالیست ایران برای کسب سهم هر چه افزون تر از اضافه ارزش های حاصل استثمار ما وارد میدان کشمکش با اقارب طبقاتی خود شد، سران حزب توده این سهم خواهی را مبارزه « ضد استعماری» «بورژوازی ملی» نامیدند!! و ما را به حمایت از مصدق فراخوان دادند. بورژوازی ارتجاعی اردوگاهی در همان حال جدال خود با بورژوازی لیبرال ناسیونالیست بر سهم قدرت سیاسی را میدان داری سوسیالیستی خواند!! و کل توان پیکار طبقاتی ما را پشت سر این سهم جوئی کثیف ضد کارگری به صف نمود. در طول ۱۲ سال از ساحل خلیج فارس تا کرانه های بحر خزر، در پهنه کارزار بودیم اما حاصل کل این پیکارها صرفا جا به جا سازی کفه های سود، مالکیت و حاکمیت بخش های مختلف بورژوازی شد. نظام بردگی مزدی را قدرت افزون تر

بخشیدیم، جنبش خود را زبون تر و ذلیل تر و فرسوده تر کردیم، به ارتجاع بورژوازی فرصت شستشوی مغزی بیشتر خود را دادیم، از تلاش برای پایه گذاری صف مستقل طبقاتی خویش ژرف تر فاصله گرفتیم، به جای آن که علیه سرمایه مبارزه کنیم، علیه خود جنگیدیم، به جای آنکه قدرت سرمایه را به سراشیب اضمحلال رانیم، قدرت طبقاتی خود را مضمحل ساختیم. ما زیر فشار آموزه های ارتجاعی بورژوازی اردوگاهی چنین نمودیم و کفاره گریز ناپذیر کارمان قتل عام سراسری و فاجعه بار طبقه و جنبش و همه چیزمان در کودتای سیاه ۲۸ مرداد بورژوازی شد.

با سیل فنای کودتا و وقوع حمام خون ها و نسل کشی های سرمایه، تمامی دانشوران، اندیشه پردازان، سیاستگذاران، استراتژی سازان، اقتصاددانان، اکابر و نجیبان حزب نشین راهی دیار امن شدند و در این میان ما توده های کارگر، ما سیاهی لشکرها، همج الرعاع ها، « تردیونیونیست» ها و نانجیبان بودیم که باید می ماندیم، باید به مبارز ادامه می دادیم، باید در مراکز و کار و تولید و همه عرصه های زندگی اجتماعی با سرمایه داران و دولت آنها رو به روی می گردیدم. ما هیچ چاره دیگری نداشتیم. زندگی ما بدون پیکار با بورژوازی، بدون دفع مستمر تهاجمات و شبیخون های قهرآمیز سرمایه، بدون چالش قهر اقتصادی، سیاسی، پلیسی و نظامی بورژوازی هیچ امکان نداشت. ما باز هم مبارزه کردیم اما فقط در این سطح که بهای بازتولید نیروی کار خود را از سرمایه داران بستانیم، نیروی کارمان را بازتولید کنیم و به صاحبان سرمایه بفروشیم، بر عظمت و غول پیکری و ابعاد کهکشانی سرمایه ها بیفزاییم. پایه های قدرت سرمایه داری را محکم تر سازیم، به سرمایه مجال دهیم تا کوبنده تر و انسان ستیزانه تر و وحشیانه تر ما را استثمار کند و از هستی ساقط گرداند. روزگار ما چنین بود و در سال های طولانی بعد از کودتا چنین کردیم. اما همه این ها، بازهم فقط حوادث نیمه های راه بود. شکست دهه ۳۰ خورشیدی و تحمل یکه تازی های هار بورژوازی در سالهای پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد، اگر چه فقط برگی بر اوراق کارنامه قطور شکست های ما افزود، اما این

برگ فصل سیاه ویژه ای را در این کارنامه سرتاسر تاریک به دنبال آورد. فصلی تاریک تر از تمامی فصل های پیش. فصلی که شاخص بارز آن را شاید بتوان میراث خواری بورژوازی اردوگاهی، توسط بورژوازی هار پان اسلامیست نامید. سنگ، سنگ بنای این فصل از سال ها قبل و در دوره های پیش، توسط لنینیسم و کمونیسم بورژوایی بر هم نهاده و معماری شده بود. آنها تمامی اسباب بزرگی، میدان داری و غلطیدن ارتجاع درنده اسلامی بورژوازی بر موج جنبش طبقه ما را به اندازه کافی فراهم ساخته بودند. ما طی سالیان دراز از لنینیسم و احزاب اردوگاهی آموخته بودیم که هر چیزی باشیم فقط جنبش زلال طبقاتی خویش، جنبش ضد کار مزدی و برای محو کار مزدوری نباشیم. برگ، برگ آموزش های لنین و احزاب لنینی بر سر شعور و شناخت و احساس و درک ما تازیانه می زدند که پشت سر هر بخشی از وحوش درنده بورژوازی صف بندیم اما به فکر تشکیل صف مستقل ضد سرمایه داری خود، به فکر برپائی جنبش نیرومند شورائی لغو کار مزدی خود نباشیم. ما زیر فشار این آموزش ها، تکلیف پردازی ها و افق یابی ها، زیر شلاق ادای دین در امپریالیسم ستیزی خلقی، صف بندی خلق علیه امپریالیسم!!، فریضه اتحاد با « بورژوازی ملی»!!، اتحاد آهنین با ضد امپریالیست های اسلامی!! و هزاران گمراهه مخوف و بدفرجام دیگر آماده خدمتگزاری و ایفای نقش پیاده نظام مطیع برای هر کفر ابلیس تبهکار بورژوازی شده بودیم. لنینیسم و بورژوازی اردوگاهی ما را در بن این دره ساقط نموده بود اما ماجرا دو بعد سیاه دیگر هم داشت. اول اینکه دیکتاتوری و خفقان و دهشت سال های پس از کودتا آن چنان نفس ها را در سینه ها حبس و فریادها را در گلو خاموش می کرد، که نفیر مخالفت آمیز هر جغد شوم آزادی کش و انسان ستیز ساکن هر ویرانه نفرت بار را هم اعتبار اپوزیسیون نمائی و ارج و قرب و عزت دیکتاتوری ستیزی می بخشید!! دوم آنکه رژیم درنده شاه و شرکاء و حامیان بین المللی آن، امپریالیست های امریکایی و اروپایی، برای رفع خطر جنبش ضد سرمایه داری و کمونیسم طبقه ما، حتی برای رفع خطر و انسداد مجاری نفوذ رقبای

اردوگاهی خود، هر امام زاده جهل و فریب، هر جریان بشرستیز حفاری شده از اعماق گورهای تاریخ، هر دار و دسته هولوکاست آفرین و قتل عام سالار، هر بخش درنده و فاشیست و ماوراء ارتجاعی طبقه خود را با تمامی قوا و امکانات تجهیز می نمودند. آنها در همین راستا در سراسر دهه ۴۰ و ۵۰ تمامی عرصه های را برای ابراز وجود و توسعه نفوذ فاشیسم اسلامی باز کردند. به بورژوازی هار اسلامی امکان دادند تا سراسر جامعه را از مسجد و حوزه و کانون و جمعیت و مهدیه و فاطمیه و حسینیه و زینبیه و علویه و رفاهیه و تکیه و حجتیه و انجمن و سازمان اسلامی پر سازند، از درون همه اینها به شستشوی مغزی توده های کارگر و استثمار شونده پردازند، در تمامی این مراکز تحمیق و معماری افکار، دست به سب و لعن کمونیسم زنند. در راستای پیشبرد همین فعالیت ها، متحد شوند، سازمان یابند و شبکه های سراسری پدید آرند، همه اینها دست در دست هم، جامعه روز را تبدیل به لجن زاری می کرد که هر علف هرز مسموم و مهلک و بیماری زایی را می رویاند، حتی های و هوی اعتراضی مرتجع ترین، انسان ستیزترین و فاشیست ترین سرمایه داران نبش قبر شده از گورستان های مخوف قرون وسطی را جلای انقلابی گری و رادیکالیسم تفویض می کرد!!! جنبش ما در کام چنین وضعی افتاد. این شرایط، داده ها و عوامل جنبش جاری ما را آماده ساخت تا بعدها، در سر یکی از حساس ترین و سرنوشت سازترین بزنگاه های تاریخی، طوفان عظیم قهر و پیکار و خیزش سراسری خود را، بدون اکراه، دریغ و مقاومت، با رضایت کامل، تقدیم فاشیسم درنده اسلامی بورژوازی کند. یکی از سیاه ترین، کریه ترین و شرم آورترین رویدادهای تاریخ زندگی بشر که در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در جامعه ما رخ داد و تا سالیان سال عهده دار پرداخت غرامت های سهمگین بشریت بر باد ده آن هستیم.

آری، بر ما چنین رفت هم زنجیر! دو دهه پس از وقوع کودتای سیاه بورژوازی، در شروع نیمه اول دهه ۵۰ خورشیدی باز هم سر تا سر جامعه را غرق اعتصاب نمودیم هر کدام ما در طول یک سال در ۳ اعتصاب بزرگ شرکت کردیم. سرمایه داران بزرگ داخلی و

خارجی، خصوصی و دولتی، همه و همه را در مقابل موج خشم خویش مجبور به تسلیم و عقب نشینی ساختیم. اعتصابات ما در این دوره بر خلاف دوره های پیش، همراه با پیروزی و آفرینش امید بود. در طول کمتر از سه سال متوسط دستمزدها را از ۵ تومان به ۳۰ تومان، از زیر ۱۰ تومان به بالای ۵۰ تومان و از حدود ۱۵ توان به فراتر از ۷۰ و ۸۰ تومان در روز رساندیم. در پرتو این اعتصاب ها مطالبات اقتصادی و معیشت دیگری از جمله ایاب و ذهاب رایگان میان خانه و محیط کار، کمک هزینه غذای روزهای کار، سطح نازل و محدودی از بیمه دارو و درمان، کمک هزینه اولاد را بر سرمایه داران تحمیل کردیم. یک شاخص مهم جنبش ما در این دوره آن بود که گوش به فرمان هیچ حزب بالای سر خود نبودیم، از هیچ قدرتی اجازه اعتصاب نمی گرفتیم، برای حصول خواسته های خود دنبال هیچ قانون و مجوز و مبارزه قانونی نبودیم، هیچ گروه، سازمان، نهاد و امامزاده « نجات بخشی» ما را به چپ، چپ و به راست، راست نمی کرد. در رکاب هیچ بخش بورژوازی نمی جنگیدیم، پیاده نظام هیچ حزب چپ و راست سرمایه علیه حزب دیگر بورژوازی نبودیم. خودمان، توده های عاصی و معترض و در حال انفجار طبقه خویش بودیم، مطالبات ما محقر بود و از سطح داشتن حداقل مایحتاج معیشتی و رفاهی در سیطره حاکمیت نظام گند و خون و وحشت سرمایه داری فراتر نمی رفت، اما اولا راه حصول همین خواست های ابتدایی را بر فراز قدرت متحد طبقاتی علیه سرمایه جستجو می کردیم و ثانیاً جنبش ما مرکب راهوار هیچ جناح و بخش و جریانی از طبقه سرمایه دار نبود. در همین دوره، پروسه پیکار جاری را از کارخانه ها به حاشیه شهرها کشاندیم. جنبش مسکن راه انداختیم، روزها در کارخانه علیه مالکان سرمایه اعتصاب کردیم و شب ها برای به دست آوردن کومه های مسکونی با قوای قهر بورژوازی مصاف دادیم. در همه این عرصه ها با پیروزی گام بر داشتیم. پیروزی ها به ما نوید و قدرت می داد، انتظارات ما را بالا می برد. برای اولین بار احساس قدرت کردیم، سندیکا، اتحادیه، حزب و دفتر و دستک نداشتیم، در عوض جنبش داشتیم، جنبشی نیرومند که

باید شورایی و سرمایه ستیز سازمان می یافت اما تا شروع این کار، تا جستجوی راه آغاز این فاز، تا برداشتن گام های سنجیده و پیروزمند برای این هدف، راه بسیار درازی در پیش داشتیم، پیشینه ما تاریک بود. در هیچ برگ از کارنامه قطور مبارزات سالیان متمادی، اصلا در کارنامه قرن بیستم طبقه بین المللی خود هیچ کجا هیچ نشانی، هیچ تجربه ای، هیچ خاطره ای از این کار وجود نداشت. اگر هم بود – که در کارنامه کارگران روس وجود داشت - نقش برپائی حوزه سربازگیری حزب را داشت. سایر اوراق این کارنامه همه اش به صف شدن در پشت سر این بخش و آن حزب بورژوازی، همه اش « مبارزه ضد امپریالیستی»!!، انقلاب دموکراتیک خلقی، اتحاد با «بورژوازی ملی»!! و ملاکان لیبرال و خرده بورژوازی، جنگ برای انکشاف هر چه گسترده تر سرمایه داری، بردن یک رژیم و آوردن رژیم دیگر، حفظ پایه های قدرت اردوگاه و بورژوازی اردوگاهی بود. هر کجای این کارنامه تیره و تار را نظر می انداختیم هیچ اثری از سازمانیابی شورائی قدرت پیکار ضد سرمایه داری در آن نمی یافتیم، در هیچ کجای آن هیچ خاطره ای هر چند تاریک از این جهت گیری ها نمی دیدیم. آنچه کارگران شیلات شمال انجام دادند، خیزش های پراکنده چند نسل قبل چشم های خیره ما را به خود می دوخت، اما تمامی این ها زیر آوار ملامت ها و سرزنش های احزاب که «وقت مبارزه ضد سرمایه داری نیست، به جنگ علیه امپریالیسم بشتابید!!، که ضد سرمایه داری همان چالش امپریالیسم برای رشد نوع اروپایی و آزاد سرمایه داری است!!، که سمت مبارزه طبقاتی و لوله تفنگ کارگران را حتما باید حزب مشخص سازد!!، که جنبش انقلابی را تئوری انقلابی می سازد!! که کمونیسم نه در وجود جنبش کارگری بلکه در سراچه شعور دانشوران طبقات دارا است!!»، آری زیر آوار این شماتت های احزاب، همه جلای خود را از دست داده بود و قادر به جلب مردمک چشم ما نمی گردید.

در اواخر نیمه اول دهه ۵۰ خورشیدی، سرمایه داری ایران اسیر گردباد بحران شد. بحران از ژرفنای هستی سرمایه می جوشید اما پروسه مبارزات پرشکوه و پیروزمند چند

ساله ما نیز در تشدید آن نقش بازی کرد. ما به یمن این مبارزات توانستیم شاهین توازن کار اضافی و لازم را به نفع دومی، به نفع معیشت و مایحتاج زندگی خود و به زیان اولی، به زیان سود اندوزی کهکشانی سرمایه داران جا به جا کنیم. جنبش ما در این سالها از یک سو ظرفیت سرمایه اجتماعی برای مقابله با بحران را کاهش داد و از سوی دیگر بر اندام همه سرمایه داران داخلی، خارجی و رژیم سرمایه داری ایران و کل شرکای جهانی آن رعشه انداخت. سرمایه اجتماعی ایران به یمن نیروی کار شبه رایگان طبقه ما یکی از حساس ترین مراکز پمپاژ اضافه ارزش به شریان حیات سرمایه جهانی بود. بعلاوه ما جنبش کارگری جامعه ای بودیم که نبض توازن قوای میان قطب های جهانی سرمایه داری را بالا و پایین می برد. رژیم شاه ژاندارم عظیم ترین قطب قدرت سرمایه داری در منطقه خلیج بود. در اینجا صدای هر اعتراضی برای شرکای جهانی سرمایه اجتماعی ایران و دولت درنده بورژوازی غیر قابل تحمل محسوب می شد. کل این مؤلفه ها دولتمردان، قداره بندان، نسخه نویسان، متفکران و استراتژهای عظیم ترین قطب سرمایه جهانی، از کاخ سفید واشنگتن تا الیزه پاریس، از بوندستاگ تا خیابان داونینگ تا کاخ نیاوران را با کل زرادخانه های فکری و سیاسی و پلیسی این قطب به شور و مشورت واداشت، آماده چاره گری نمود. در آستانه جستجوی راه حل قرار داد. همگی به رژیم شاه فشار آوردند که باید چاره ای اندیشد، باید تن به پاره ای عقب نشینی ها داد، باید این عقب رفتن ها را پویه دورخیز لازم برای نجات سرمایه داری ایران از بحران اقتصادی و اجتماعی ساخت. آنها هر چه در توان داشتند بسیج کردند اما درست در همین روزها، در شرایطی که آنها برای حفظ کیان سرمایه داری و رژیم شاه به هر جنایتی می اندیشیدند، در وضعیتی که بورژوازی زیر فشار موج بحران قادر به تحقق خواسته های ما نبود، در روزهایی که سرمایه داران مطالبات ما را نکول می کردند، جنبش ما آماده خروج از کارخانه ها و مراکز کار و تولید و سرازیری سیلاب وار به سطح خیابان ها گردید. ما آماده شروع این فاز از پیکار طبقاتی خود شدیم اما درست در همین زمان

بود که سونامی وحشت و دهشت از زمین و آسمان به سوی جنبش ما سرازیر شد و این جنبش را در خود غرق کرد. ما هیچ چیز نداشتیم. تا اینجا برای نان روزانه خود، برای افزایش سنار و سی شاهی بهای نیروی کارمان، برای حداقل معیشت و سرپناه و مانند این ها مبارزه کرده بودیم. در این مبارزه به قدرت متحد خود اتکاء می نمودیم. این قدرت را به دار نظم حقوقی و مدنی و پلیسی و نظامی سرمایه نمی آویختیم. جنبش ما به این شاخص های مهم و مزیت ها آراسته بود اما کل اینها هنوز هیچ نشانی از صف آرائی آگاه، مستقل، شورایی، استخوان دار، نیرومند، افق دار و سراسری علیه سرمایه داری نداشت. ما یک جنبش سازمان یافته شورایی علیه اساس هستی سرمایه داری نبودیم. تلاش برای احراز چنین نقشی در هیچ کجای پرونده کارزار ما به چشم نمی خورد. تاریخ جنبش ما از این تجارب و جهت گیری ها و بلند پروازی ها خالی بود. ما با این کارنامه تاریک در حالی که نیروی سلسله جنبان کل رخدادهای روز بودیم، در حالی که هسته شروع، بالیدن و گسترش یک جنبش سراسری توده ای در همه شهرها و روستاها و محله ها و خیابان های ایران را تشکیل می دادیم در یک چشم به هم زدن اسیر سیل فنا گردیدیم، در سونامی فاشیسم هار و وحشت آفرین اسلامی بورژوازی غرق شدیم. جنبش عظیم ما به یغما رفت و به گروگان ارتجاع درنده دینی سرمایه در آمد.

آری، بر ما چنین رفت هم زنجیر! باز هم شکست خوردیم، از پای در آمدیم، در همان روزهایی که رؤیای دل انگیز یک زندگی بهتر، آزاد تر و مرفه تر انسانی را در سر خویش می پروردیم، روزهایی که رفیق تر و شفیق تر و مهربان تر از هر زمان دیگر پیام طلوع روزگاری بهتر را با هم نجوا می کردیم، آری درست در همان روزها کشتی انتظارها، امیدها و آرزوهای ما یک راست به گل نشست و کام سونامی رفت. تصورش سخت بود اما واقعیت داشت. ما جنبش شورایی ضد سرمایه داری طبقه خود را نداشتیم، شورایی و سرمایه ستیز متشکل نشده بودیم. پروسه پیکار شصت ساله ما هیچ نشانی از شکل گیری، برپایی و بالندگی این جنبش بر چهره نداشت. شکست ما محصول طبیعی سال

ها فرسودن و تباهی در برهوت امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، دموکراسی طلبی خلقی، سرنگونی طلبی فراطبقاتی، رفرمیسم راست اتحادیه ای، رفرمیسم چپ نمای لنینی و در یک کلام انفصال تمام عیار از کارزار شورایی ضد سرمایه داری بود. گذشته ما چنین بود و حاصل این پیشینه سوای شکست چیز دیگری به بار نمی آورد. با سقوط دیکتاتوری بوروکراتیک شاهنشاهی سرمایه، فاشیسم اسلامی سرمایه داری بر اریکه قدرت نشست. «فردای بیست و دوم بهمن پیرموبد دغل کاری که مفتی طریقت سرمایه بود بر جای شاه سابق سرمایه حکم می راند»، ما شکست خوردگان به عمق کارخانه ها، معدن ها، مدرسه ها، مزرعه ها و سایر مراکز کار و تولید سرمایه عقب نشستیم، شلاق دردآور و جراحت آفرین سرمایه این بار دهها بار سهمگین تر و دردناک تر از سابق بر گرده ما فرود آمد. با اینکه شکست خورده بودیم اما مقاومت کردیم، در بسیاری از مراکز کار، شوراهایی هر چند بدون « یال و دم و اشکم» و بعضا کاریکاتوری پدید آوردیم. با قدرت همین شوراها کارخانه ها را از سرمایه داران گرفتیم، شروع به برنامه ریزی شورایی کار و تولید کردیم. این کارها را انجام دادیم اما باز هم نه در راستای سازمان یابی جنبش شورایی سراسری ضد سرمایه داری خویش، که صرفا به عنوان راهکاری برای مقابله با بیکاری، فرار از گرسنگی و بی نانی، برای نوعی فروش نیروی کار خود به سرمایه اجتماعی به جای فروش به این یا آن سرمایه دار معین. ظرفیت و برد توان شوراهای ما بیش از این نبود. با این وجود آماج تعرض وحشیانه سرمایه و شبیخون ها و قتل عام های چکمه پوشان تا بن دندان مسلح فاشیسم اسلامی بورژوازی قرار گرفتیم. مبارزات ما را همه جا به خون کشیدند، شوراهای ما را در هم کوبیدند، کارخانه ها را از ما گرفتند، فشار استثمار سرمایه را بر ما چند برابر ساختند. تمامی ساز و کارهای ماقبل قرون وسطائی و بربرمنشانه سرکوب را از گورستان های کهنه تاریخ حفاری کردند و برای قلع و قمع ما به کار گرفتند. فاشیسم هار اسلامی بورژوازی، برای تحکیم پایه های قدرت خود، برای بازسازی چرخه تولید سرمایه، برای در هم کوبیدن جنبش ما به تمامی

این جنایات توسل جست. در همین دوره، در پیچ و خم این جنگ ها، شکست خوردن ها، مقاومت ها و سرکوب گردیدن ها، احزاب و گروهها و محافل چپ نمای لنینی و کارگران آویزان به این احزاب و سازمانها مطابق معمول همه جا بیرق رهبری ما!! افراختند!!! در میان خیل این نیروهای متضاد و متخاصم، نمازگزاران وقیح و بی شرم اردوگاه از ما خواستند که با تعطیل هر گونه اعتراض، اعتصاب، هر نفس کشیدن مخالفت آمیز، کل دار و ندار طبقه و جنبش خود را در آستان استقرار حاکمیت فاشیسم درنده اسلامی سرمایه قربانی سازیم. به ما گفتند که همین فاشیست های اسلامی، همین دولت هار دینی بورژوازی پرچم داران سوسیالیسم هستند!! گفتند که وقتی این ها سرمایه ها را به مالکیت دولت در می آورند، تحول سوسیالیستی اقتصاد را محقق می سازند!!، وقتی علیه امریکا جنجال می کنند سرمایه داری را به خاک می سپارند!! وقتی علیه اردوگاه عربده سر نمی دهند، «کمونیسم» را بر عرش می نشانند و استحکام می بخشند!! بورژوازی اردوگاهی حزب توده ای این حرفها را در وسیع ترین سطح تحویل ما دادند، آنها از این حد هم فراتر رفتند، با شناعت و وقاحتی فرامرزی از ما خواستند که علیه توده های طبقه خود، برای رژیم قتل عام سالار، ضد زن و ضد بشر اسلامی بورژوازی جاسوسی کنیم. تمامی فعالان جنبش خود را به دست جلادان و دژخیمان جمهوری اسلامی بسپاریم، این جماعت چنین کردند، اما کارنامه مابقی نیز در هیچ برگ خود هیچ بارقه ای به همراه نداشت. در وضعیتی که رژیم نوپای دینی سرمایه هر جنب و جوش اعتراضی ما، هر اعتصاب، راه پیمایی، هر خیزش ما علیه گرسنگی و فقر و بیکاری را در نطفه خفه می کرد، این محافل شب و روز چراغ به دست برای یافتن « خرده بورژوازی ضد امپریالیست انقلابی» در اکناف و زوایای ساختار قدرت سیاسی عرق می ریختند و به تکاپو می پرداختند!!! فریاد حمایت از دولتی شدن سرمایه ها سر می دادند، تمامی نسخه نویسی های لنینی پیشین را طوطی وار تکرار می نمودند. برای شناخت سرمایه داری، سوسیالیسم، دولت، اوضاع روز، بخش های مختلف بورژوازی،

استراتژی مبارزه، تاکتیک های کارزار و همه چیز در لا به لای نوشته های لنین و مائو و دیگران می چرخیدند. اصرار داشتند که همان گم راهه رفتن ها و بادیه پیمایی های پاسدار خروج تام و تمام ما از مسیر مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری را آرایش و پیرایش نو بخشند. آن ها بر سر تعبیر و تفسیر همین نسخه های بدون هیچ اعجاز با هم کشمکش می کردند، وحدت می نمودند، دست به انشعاب می زدند، دو باره به هم می پیوستند تا کوبنده تر و مصمم تر از هم فاصله گیرند. راه بزرگ تر شدن را می جستند و در حین همین جستجو متلاشی تر و کوچک تر می گشتند، ریشه های معضل را در خلوص و ناخالصی اندیشه ها کنکاش می نمودند، دنبال «تئوری» بودند!! و می خواستند با کشف «تئوری انقلابی» جنبش انقلابی بر پای دارند!! این جماعت هیچ حرفی، پیامی، راهی حتی چاهی برای ما نداشتند. صدر و ذیل کل گفت و شنود و فکر و ذکر و تئوری جویی و راه حل پویی و مبارزه و منازعه و همه چیزشان سازمان، سازمان و باز هم سازمان خویش بود. به سراغ ما می آمدند صرفا به این خاطر که فعالان جنبش ما را شکار کنند. این فعالان را از پویه پیکار جاری طبقه ما جدا سازند. آن ها را در ویترین های تشکیلات خویش جاسازی بنمایند. با نشان دادن این افراد از درون ویترین ها، برای خود اعتبار و حیثیت تعلق به جنبش کارگری کسب کنند. با انجام این کارها کارگران بیشتری را هوادار گروه خود سازند و فرقه بزرگ تری گردند.

آری، بر ما چنین رفت هم زنجیر! این دوره نیز به پایان آمد. فاشیسم هار اسلامی بورژوازی مستقر گردید و برای تحکیم هر چه بیشتر پایه های قدرت خود تصمیم به راه اندازی طوفان قتل عام، نسل کشی و سرکوب گرفت. هولوکاست برپای کرد. دهها هزار نفر از افراد طبقه ما را به جرم اعتراض، به جرم مخالفت با فاشیسم درنده دینی، به جرم مبارزه علیه آپارتاید جنایتکارانه جنسی و قومی، به جرم کمونیست بودن، به جرم عضویت در گروههای چپ و مخالف، به جرم مطالبه هر گونه حق و حقوق نازل انسانی به دار آویخت یا راهی میدان های تیر کرد. ما اسیر مرگبارترین شکل طغیان فاشیسم

بورژوازی شدیم اما باز هم به حکم هستی اجتماعی خویش و برای زنده ماندن به مبارزه ادامه دادیم. حتی در کام موج سرکوب ها، بربریت ها و حمام خون های رژیم دینی فاشیست سرمایه، در سال های سرکشی شعله های جنگ میان این رژیم و دولت درنده عراق، مبارزه کردیم، اعتصاب راه انداختیم، چرخ کار و تولید را از کار باز داشتیم و هر چه از دستمان بر می آمد انجام دادیم. با طوفان کشتار دهه شصت، احزاب و محافل لنینی مدعی رهبری جنبش ما، نیروهای داعیه دار رهایی طبقه ما و کل بشریت نیز به وحشیانه ترین شکل ممکن آماج قتل عام و سرکوب قرار گرفتند. احزاب، گروهها و سازمان های متنوع لنینی یا کل طیف رفرمیسم راست و چپ در پی تحمل این شبیخون ها و کشتارها، بسیار بیش از پیش به ورطه تشتت، فروپاشی، سردرگمی، سرگشتگی و اغتشاش ایدئولوژیک افتادند. خیلی ها برای همیشه میدان جدال طبقاتی را ترک گفتند. از اینکه روزی، روزگاری شور شهرت در سر و پرواز کسب موقعیت در زیر پر، لفظ انقلاب و سرنگونی را بر زبان می آوردند، از بارگاه قدرت سرمایه طلب استغفار کردند. اصلاح طلب شدند، جمهوری خواه گردیدند، حمایل سلطنت طلبی بر سینه آویختند. خیل کثیری پیرایه های دروغین کمونیسم نمایی و سرمایه ستیزی را به طور کامل دور انداختند. برای کاه و جویی راهی طویله های سوسیال دموکراسی و بدنام خانه های دیگر شدند. خیلی ها در داربست اعتقادات مرامی پیشین و باورهای دیرینه لنینی باقی ماندند و چند نفر، چند نفر، با ساختن دکه ای در چهارسوق بازار سیاست، روزهای پایان پروسه زوال را به شب رساندند. افراد زیادی هم کوشیدند تا قبله عوض کنند و امام جماعت های جدید دست و پا نمایند. پشت سر مزاروش ها نماز گزارند. ستایشگر هاروی ها شوند. «ضد سرمایه داری» تراز «نود و نه درصدی ها» گردند!! به نگری ها، هالوی ها و مایکل آلبرت ها اقتدا کنند، منتقد دموکرات اردوگاه باشند و به اتونومیست ها دخیل بندند!!. گروههای زیادی بنیاد تمامی مشکلات جنبش کارگری جهانی، ریشه کل شکست ها، فروماندگی ها و بن بست های این جنبش را در خیابانی نبودن آن کاویدند!!

و راه غلبه بر همه این مصیبت ها را در خیابانی ساختن اعتراضات، در گزینش خیابان به جای کارخانه یافتند!! در میان این طیف گسیخته و شکسته پر تنوع، جماعتی هم بیرق فلسفه خوانی افراشتند. اینها گفتند و نوشتند که شالوده کل شکست ها در بیسوادی فلسفی دانشوران و اندیشه پردازان است. برای فهم مارکس باید فلسفه خواند، نقد مارکس بر هگل را باید از فلسفه آموخت. حصول نتیجه مطلوب در پویه اشراق فلسفی، نیازمند دیدار با همه فیلسوفان تاریخ است!!! برای اینکه قانون ارزش مارکس را بشناسیم تنها چاره کار خواندن و باز خوانی مجدد هگل خواهد بود. فهمیدن و شناخت درست هگل نیز در گرو غوطه وری غواصانه در بحر افاضات فیخته و کانت و اسپینوزا است، این کاوش ها و کاویدن را باید تا ارسطو و دموکریت، تا اپیکور و افلاطون دنبال کرد. راه آشنایی با دستاوردهای مارکس و شاهراه رهایی پرولتاریا از پیچ و خم این کاوش ها می گذرد!!.

شکست ما از فاشیسم اسلامی بورژوازی با شکست بسیار فضاحت آمیز تمامی نسخه پیچی های پیشینه دار لنینیستی همراه بود و از درون این دومی سیلاب هذیان بافی ها، برهوت فرسایی ها و گمراهه رفتن های جدید جوشید و بر سینه جنبش ما سرازیر گردید. الان سال ها از شروع این دوره گذشته است. رهروان این بی راهه ها و بادیه ها همچنان سرسخت در ورطه افکار خود تاب می خورند با همین اندیشه سرایی ها کسب و کار می کنند. روزهای خود را به شب و شب های خویش را به روز می رسانند. همین خیال بافی ها را شمشیر چوبین شبیه خوانی های خود می سازند و به سراچه های خیال و انس یک دیگر هجوم می برند. مشغله های آنها از برخی جهات بد هم نیست. شر آن ها تا حدودی از سر جنبش کارگری کوتاه است. با این وجود آنها همچنان برای حفاری بی راهه و خلق برهوت پشت سر برهوت پیش پای توده های کارگر می کوشند. آری، هم زنجیر! تا حال چنین بوده است، بر جنبش ما چنین رفته است و حاصل همه این رخدادها، بادیه پیمودن ها، ویرانه چرخیدن ها وضعی است که اکنون در ایران و در

سراسر جهان داریم. وضعیتی که توصیف ابعاد واقعی وحشت و دهشت آوری آن با هیچ زبان، قلم، قدرت خیال و پرواز اندیشه ممکن نیست. ۵ میلیارد توده تشکیل دهنده طبقه جهانی ما لحظه، به لحظه آماج انسان ستیزانه ترین و وحشیانه ترین تعرضات سرمایه بین المللی هستند. حدود یک میلیارد کارگر و افراد خانواده های کارگری شب ها گرسنه سر بر خاک می گذارند. قریب ۲ میلیارد نفر برای کل خورد و خوراک و پوشاک و مسکن و همه چیز خود درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند. یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر از داشتن آب آشامیدنی سالم محروم هستند. یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون نفر فاقد امکانات اولیه بهداشتی و دارو و درمان می باشند. در هر یک دقیقه ۱۲ کودک زیر فشار گرسنگی جان می بازند. فقط در کشور هندوستان ۶۰۰ میلیون نفر اسیر فقر مطلق هستند. آلوده سازی آب و هوا و غذا و پوشاک و زمین و دریا و جنگل و نقطه، نقطه جهان توسط سموم ناشی از چرخه تولید سرمایه، کل بشریت را در آستانه نابودی قرار داده است. بخش عظیمی از دنیا در میان شعله های جنگ میان دولت ها و قطب های سرمایه می سوزد و هر سال میلیون ها زن و کودک و پیر و جوان کارگر در درون کوره های آدم سوزی سرمایه داری خاکستر می گردند. در جامعه ما، در چهار دیوار جهنم سرمایه داری ایران ۲۰ میلیون نفر از جمعیت ۵۰ میلیونی طبقه ما حاشیه نشین، کارتن خواب، گورخواب، گرسنه، فاقد ابتدائی ترین امکانات زندگی، فاقد دکتر و دارو و درمان، فاقد مدرسه و مسکن، فاقد همه چیز هستند. بالغ بر ۱۰ میلیون از ۳۰ میلیون جمعیت در سن اشتغال طبقه ما در برهوت بیکاری سرگردانند. میلیونها نفر از هم زنجیران ما زیر فشار قهر گرسنگی و بیکاری و سیه روزی در حاشیه خیابان ها دستفروشی می کنند. این خیل عظیم چندین میلیونی، ساعت به ساعت آماج هجوم چکمه پوشان مسلح فاشیسم اسلامی بورژوازی هستند. شمار کودکان خیابانی طبقه ما در سراسر کشور مرز ۳ میلیون را پشت سر نهاده است. میلیون ها نفر از خردسالان ما در عمق زیرزمینی ها و سلاخ خانه های دهشت آفرین تولید سود، زیر شلاق استثمار

سرمایه می فرسایند و در معرض هلاکت قرار دارند. لشکر کودکان مجبور به ترک مدرسه و تحمل روزانه های کار طولانی در شاق ترین شرایط، ثانیه به ثانیه افزون تر می گردد. تن فروشی شیوه رایج امرار معاش بحش وسیعی از زنان طبقه ما شده است، جمعیت عظیم معتادان کارگر به صورت سرطانی در حال افزایش است. وضعیت روز طبقه ما در ایران و دنیا این گونه است. چرا؟ این سؤال را اگر میلیاردها بار تکرار کنیم در اساس فقط یک پاسخ دارد. به این دلیل بسیار روشن که جنبش ما، جنبش کارگری جهانی قرنی است از ریل واقعی پیکار ضد سرمایه داری گسسته است. قرنی است خود را در داربست نظم سرمایه منحل ساخته است. تشکیل صف مستقل شورایی و سراسری و سرمایه ستیز خود را از یاد برده است. علیه اساس سرمایه داری مبارزه نمی کند. جنبش ما در طول سالیان دراز به نظام سرمایه داری امکان داده است تا کل امکانات اولیه زندگی، آموزش، بهداشت، درمان، خورد و خوراک، پوشاک و همه چیز طبقه ما را در آستان سود اندوزی انبوه تر سرمایه داران، در پای گسترش فوق نجومی سرمایه ها، در خدمت مالامال ساختن دنیا از سلسله جبال آسمان خراش سرمایه قربانی سازد. ما همه جای جهان را از سرمایه آکنده ایم. هر چه در طول قرون متمادی کار کرده ایم و تولید نموده ایم سرمایه و باز هم سرمایه شده است. این سرمایه ها هر روز از روز پیش به صورت سرطانی افزون تر می شوند، همه این سرمایه ها سود می خواهند و صاحبان سرمایه، دولت های درنده سرمایه داری و قطب های غول پیکر و جنگ افروز سرمایه جهانی یگانه راه سیراب ساختن این کهکشان بدون هیچ حد و مرز سرمایه را تشدید انفجاری استثمار طبقه ما، افزایش سهمگین فشار کار بر توده های طبقه ما، کاهش بدون هیچ مرز مزد ما و افزایش کاملا بی عنان سود خود می بینند. ما باید دقیقه، به دقیقه سهم بسیار، بسیار نازل تری از زمان کار خویش را به صورت بهای نیروی کار دریافت داریم تا سرمایه های سر به فلک کشیده سرمایه داران نرخ سود مورد نیاز بازتولید خود را به چنگ آرد.

حاصل کار و تولید طبقه ما، نه امروز که از سالیان متمادی پیش، اگر از چنگال طبقه سرمایه دار خارج می شد، اگر سرمایه طبقه سرمایه دار نمی گردید، اگر رابطه خرید و فروش نیروی کار از میان می رفت، اگر ما کار مزدی را ملغی می کردیم، اگر سرمایه داری را در گورستان تاریخ دفن می نمودیم، آری اگر چنین می شد و ما چنین می کردیم، از همان گذشته های دور، کل بشریت در سیری، رفاه، وفور نعمت، شادی، آزادی، عزت، بالندگی، بی نیازی، برابری، همبستگی، هم پیوندی انسانی، هم جوشی شرافتمندانه بشری غرق می گردید. اگر ما به جای دویدن پی اغیار، به جای امپریالیسم ستیزی خلقی، دموکراسی خواهی رفرمیستی، سرنگونی طلبی توخالی فرا طبقاتی، آویختن به قانون و قرار و نظم سرمایه، به جای مطالبه معیشت و زندگی بهتر و آزادی و حق و حقوق اولیه انسانی از نظام بردگی مزدی، به جای همه اینها، جنبش شورایی سرمایه ستیز ضد سرمایه داری خود را سازمان می دادیم، اگر قدرت عظیم تاریخ ساز طبقاتی خود را قدرت این جنبش می کردیم، اگر از فراز برج قدرت و سنگر این جنبش با سرمایه داری می جنگیدیم، اگر در هر روز و هر دوره و هر مکان و منطقه با قدرت این جنبش، بورژوازی را به عقب می راندیم، اگر این گونه و بر این ریل پیش می تاختیم سالیان متمادی پیش سرمایه داری را از پای در می آوردیم، کار مزدی را لغو می کردیم. قانون ارزش را ساقط می ساختیم، به جای آنکه حاصل کار و تولید ما سرمایه شود، از درون شوراهای سراسری ضد کار مزدی، شوراهای متشکل از همه آحاد و ظرف دخالت گری نافذ، آزاد، برابر و خلاق همه ما، از درون این شوراها در باره سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش تصمیم می گرفتیم. اگر سرمایه داری را نابود می کردیم، اگر رابطه خرید و فروش نیروی کار را محو می نمودیم. اگر به وجود هر نوع دولت و قدرت بالای سر خود پایان می دادیم، آنگاه خود، از درون شوراها، با اراده آزاد و برابر و آگاه و جمعی، پیرامون چه تولید کنیم، چه تولید نکنیم، چه میزان تولید نماییم، احتیاجات واقعی ما چیست، چگونه کل کار و تولید را در خدمت تأمین و تضمین عالی ترین سطح بالندگی

مادی، معنوی، فکری، علمی، پژوهشی، اخلاقی، انسانی، رفاه اجتماعی، رهائی انسان ها از شر هر قید، حتی قید کار، برنامه ریزی می کردیم و این برنامه ریزی ها را جامه عمل می پوشاندیم. به جای تولید سرمایه، کل کار و تولید را در خدمت زندگی هر چه متعالی تر، معیشت هر چه مرفه تر، بهداشت هر چه پیشرفته تر، دارو و درمان هر چه عالی تر و علمی تر، مسکن هر چه مدرن تر، رفاه و آسایش و آرامش هر چه مطمئن تر، دانش و تکنیک و شناخت و پژوهش و ارتقاء علمی هر چه نامتناهی تر قرار می دادیم، ریشه وقوع جنگ ها را می خشکاندیم، به وجود طبقات و دولت و حکومت شوندگی، به هر گونه جدائی خود از کار و محصول کار و پویه تعیین سرنوشت زندگی خویش برای همیشه پایان می بخشیدیم. اگر جنبش شورایی ضد سرمایه داری خود را سازمان می دادیم و نیرومند و میدان دار و در حال ستیز می ساختیم امروز در سراسر جهان کار را داوطلبانه کرده بودیم، سخنی از اجبار به کار برای تأمین معاش وجود نداشت. مسائلی از نوع بیکاری، فقر، گرسنگی، جنگ، آوارگی، بی خانمانی، بی بهداشتی، بی داروئی، دیکتاتوری، کشت و کشتار، فساد، فحشاء، حتی در بایگانی تاریخ هم به زحمت یافت می شد. اینها قصه نیست، رؤیا نمی باشد، خیال پردازی نیست. طبقه ما می توانست چنین کند. جنبش ضد سرمایه داری طبقه ما مسلماً بدون هیچ تردید، به اندازه کافی این ظرفیت را داشت که در مسیر برپایی چنین جامعه و جهانی گام بردارد.

آری هم زنجیر! ما توده های طبقه کارگر باید چنین می کردیم، باید در این مسیر پیش می تاختیم اما به همان دلایلی که بالاتر گفتیم، به همان دلایلی که شرح آن ها نیازمند نگارش کتاب ها است و ما نیز در حد توان خود نوشته ایم و توضیح داده ایم، چنین نکرد و در این راستا پیش نرفت. ما از ریل پیکار ضد سرمایه داری خود جدا شدیم. و محصول مستقیم این جدا شدن وضعیتی است که امروز داریم. وضعیتی که بیش از حد رقت بار، خفت بار، ذلت بار، فلاکت بار، شاق و غیرقابل تحمل است. ما فقط غرق هفت دریای فقر، گرسنگی، آوارگی، جنگ و جنگ زدگی، کارتون خوابی، بیکاری، دردناک

ترین شکل تبعیضات جنسی و نژادی و قومی، بی دارویی، بی بهداشتی، بی درمانی، بی آموزشی، بلیه های زیست محیطی و کل محرومیت ها نیستیم. مصیبت های عظیم تر از این ها هم داریم. سطح خواسته ها و انتظارات ما در سراسر دنیا تا چشم کار می کند و شعور در می یابد، تنزل کرده است، مبارزات ما نه فقط تمامی بارقه های سرخ سرمایه ستیزی خود را از دست داده است که کل صدر و ذیل و تار و پود خود را با نیازهای ارزش افزایی و سودجوئی هر چه وحشیانه تر و انسان ستیزتر سرمایه داری منطبق، همگن، هم پیوند و متعهد ساخته است. سال ها است که مطالبه دستمزدهای به تعویق افتاده چندین ماهه خواست اول و آخر تمامی مبارزات ما شده است. وصول مزد هر یک ماه در مقابل تداوم تعویق چندین ماه را پیروزی بزرگ تلقی می کنیم!! ما بساط هر نوع وجود مستقل طبقاتی را جمع کرده ایم و این بساط را یکراست به آتش کشیده ایم. به سطح خدم و حشم و عمله و اکره هیچ و پوچ این و آن بخش بورژوازی سقوط کرده ایم. طول و عرض و محتوای مطالبات و مبارزات نسل دانشگاهی طبقه خود را نظر اندازیم. رقت انگیز، تکان دهنده، شرم آور و مایه ننگ تاریخ است. چند میلیون جوان درس خوانده طبقه ما در خیابان ها راه می افتند و فریاد «یا حسین»، «میر حسین» سر می دهند!! به کثیف ترین دغل کاران، دژخیمان، به معماران بنای یکی از درنده ترین دیکتاتوری های فاشیستی تاریخ سرمایه داری دخیل می بندند!! برای بردن خاتمی و روحانی به عرش حاکمیت سرمایه زمین را شش و آسمان را هشت می کنند. برای حمل جنازه دغل ترین، مخوف ترین و بی شرم ترین جرثومه جنایت و حمام خون جمهوری اسلامی بورژوازی سر و دست می شکنند. طبقه ما تا به این حد سقوط کرده است و جنبش ما تا این حد خود را در گورستان مصالح و ملزومات چرخه تولید سرمایه دفن نموده است.

آری هم زنجیر! ما اسیر چنین وضعیتی شده ایم. تصور اینکه باز هم بیش از این سقوط کنیم، بیش از این غرق گرسنگی و فقر و فلاکت و ذلت و هیچ شدن و مسخ و شستشوی

مغزی گردیم. تصور اینکه فاجعه بارتر از تا حال هست و نیست قدرت پیکار طبقاتی خود را زائده قدرت ارتجاع بورژوازی سازیم، اگر چه بسیار وحشتناک است اما هیچ بعید نیست. «گر این ملک است و این روزگار – زین ده ویران دهمت صد هزار» واقعیت این است که کل عوامل ویرانگر اثرگذار در کار خارج سازی جنبش جاری ما از ریل واقعی جنگ ضد سرمایه داری، همچنان از همه سو در تاخت و تاز هستند. شمار آنها کاهش نیافته که افزایش هم پیدا کرده است. موج تهاجم هر کدام فرو نیافتاده که سرکش تر هم گردیده است. توان گمراه سازی آنها در مواردی تضعیف شده است اما در موارد دیگر نیرومند است. نام ها، بیرق ها و آرایش ها، اینجا و آنجا عوض گردیده است اما پشت همه اینها، همان قدرت ها، رویکردها، گمراه سازان، برهوت آفرینان، همان نیروهای همیشگی بانی و باعث انفصال فاجعه بار جنبش ما از ریل کارزار ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی آشیان دارند و در تدارک پیشبرد اهداف خود هستند.

بورژوازی جهانی بر ظرفیت خود برای شستشوی مغزی ما افزوده است و در این گذر، کل شکست های فرساینده ما و عوارض کوبنده این شکست ها را ابزار کارایی بیشتر فریب کاری های خود و تحمیق ما ساخته است. احزاب و محافل اپوزیسیون نمای این طبقه اگر در دوره های پیش، از درون یا بیرون ساختار قدرت سیاسی، دموکراسی خواهی، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیال دموکراسی، «کمونیسم» بورژوایی یا مذهب را بیرق کاسب کاری و کارگر فریبی خود می کردند، اکنون علاوه بر حفظ آن بیرق ها، همه جا علم و کتل اصلاح طلبی، تغییرات آرام، سب و لعن هر شکل تمایل به انقلاب یا حتی سرنگونی طلبی نیز راه می اندازند. در سراسر دنیا با رجوع به عواقب کوبنده شکست هایی که خود بر جنبش کارگری تحمیل کرده اند، عربده سر می دهند که عصر انقلاب و «خشونت» به پایان آمد. انقلاب ها فرزندان ناهموار به دنیا آوردند و یگانه راه رهایی، اصلاح طلبی هر چه محتاطانه تر و زبونانه تر است!!!

رفرمیسم راست اتحادیه ای، برگ های ترفند، شیادی، یال و کوپال های توهم آفرینی سابق برای کفن و دفن جنبش ما در گورستان نظم سیاسی، مدنی و حقوقی سرمایه داری را از دست داده است. اما زهی شوربختی و دریغ که پویه پیکار طبقاتی ما، اتحادیه گرایان و جنبش اتحادیه ای را به این روز نیانداخته است. بالعکس نظام گند و دهشت بردگی مزدی است که اولا حاضر به تحمل هزینه های میدان داری سندیکالیسم نیست و ثانیا با احساس پیروزی از زمین گیر نمودن جنبش طبقه ما نیاز چندانی به تحمل این هزینه نمی بیند. با همه این ها، باید اعتراف کرد که همین رفرمیسم اتحادیه ای با زشت ترین کارنامه های تاریخی و در شرایطی که کل ساز و برگ های فریب آفرینی خود را از دست داده است باز هم به راحتی، جنبش ما را می بلعد و کارزار جاری ما را به ورطه تباهی می اندازد. جنبش کارگری، اروپا، امریکای شمالی، استرالیا، ممالکی از آسیا و امریکای مرکزی و جنوبی کماکان به اراده رؤسای اتحادیه ها به راست، راست و به چپ، چپ می گردند. وحشتناک تر این که در جامعه ما، در دوره ای که طشت رسوایی عظیم ترین و پر آوازه ترین اتحادیه های کارگر دنیا از بام بر زمین افتاده است و صدای افتادن آن گوش جهانیان را پر کرده است، هر دو طیف رفرمیسم راست و چپ بسان برخاستگان گورهای کهنه تاریخ با اصرار و سماجت تمام خواهان متقاعد کردن کارگران به تلاش برای برپایی اتحادیه می باشند. حیرت آور آنکه این جماعت در فضای آکنده از رسوایی و بی اعتباری سندیکالیسم، دست به کار نسخه پیچی سندیکا برای کارگران جامعه ای است که طبقه سرمایه دارش در هیچ زمانی، حتی در طلایی ترین دوره های رونق انباشت و سودآوری سرمایه، حاضر به قبول هیچ ریال هزینه جنبش اتحادیه ای نگردیده است. تقلایی چنان ارتجاعی که دیگر نه تراژدی گمراهه آفرینی بلکه شکل شنیع و کمیک آن است.

رفرمیسم چپ نمای مسالمت جو یا میلیتانت، طیف گسترده و متشتت احزاب لنینی، از نمازگزاران سابق اردوگاه گرفته تا مائوئیست ها، تروتسکیست ها، منتقدین دموکرات

یا خلقی شوروی سابق هم به رغم تمامی ورشکستگی ها و کارنامه دافعه زای خود، هم چنان، در همه جا برای شکار فعالین کارگری و تداوم کجراهه آفرینی، در پیش پای جنبش کارگری جهانی در تکاپو هستند. بخش مهمی از این طیف به ویژه با برخی پیرایش ها و آرایش ها، در طول چند دهه اخیر، نقش چشمگیری در ساخت و ساز این بی راهه ها و برهوت ها ایفاء کرده است. این بخش سال ها است که امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی پیشین را با انتقاد لیبرال دموکراتیک پدیده ای به نام نئولیبرالیسم تعویض کرده است. اگر روزگاری به ستایش چه گوارا می پرداخت امروز پای درس هاروی و مزاروش و پوستون می نشیند. اگر پیش تر ابراز هواداری از مبارزه چریکی را افتخار خود می دید، اکنون منتقد «خشونت» است و «خیابان» را، تجمع وال استریتی را، جنجال یک درصدی، نود و نه درصدی را حلال کل مشکلات می شناسد، اگر تا دیروز به لنین و مائو نماز می نهاد، امروز در منتهی الیه عقب نشینی ها، اقتدا به نگری، هالووی و سایر اتونومیست ها را کافی می بیند. در کنار این ها، جماعت وسیع فلسفه فروشان و بازار گرم اندیشه فروشی را داریم. بازاری داغ که از چهار گوشه آن همان صدای آشنای «مراد مارکس از این جمله، نه آن که این است»، «برای فهم تئوری ارزش مارکس باید هگل را خواند و جز این راهی نیست»، «خواندن هگل کفاف نمی دهد، باید به سراغ کانت و اسپینوزا رفت»، « ترجمه فلانی مشکل ساز است، باید به مترجمان دیگر آویخت»، سوء تفاهم نشود، اشاره به کار این عده، مطلقا متضمن کمترین تقلیلی در ضرورت، اهمیت و مبرمیت مطالعه هر چه ژرف تر این آثار یا هیچ کاهشی در اهمیت و اعتبار کار مترجمان نیست. چنین چیزی قطعا مورد نظر نمی باشد. بحث بر سر راه اندازی بازار زیر نام مبارزه طبقاتی است!!! سخن از این است که عده ای درفش کشف همه بن بست ها و شناخت ریشه ای راه برون رفت جنبش کارگری در دست، سوای مشتی عبارت آفرینی و لفظ پردازی آکادمیک هیچ چیز تحویل دیگران نمی دهند و این کار خود را صراط مستقیم کارزار طبقاتی جار می زنند. همه این رویکردها، جنبش

ربایان، گروگان گیران جنبش ها، اندیشه فروشان، در شکلهای سابق و لاحق در شکار پویه پیکار روز طبقه کارگر هستند، همه این خطرها جنبش کارگری را تهدید می کنند، اما یک مسأله مهم تاریخی را نباید فراموش کرد. گسترش از همه لحاظ سرطانی و انفجاری ابعاد بحران خیزی سرمایه داری و سرکشی مستمرا فزاینده تناقضات سرشتی سرمایه، راه چندانی، برای اثرگذاری طولانی مدت این بی راهه ها بر توده های کارگر باقی نگذاشته است. کل این نیروها و بی راهه سازان در صدر تا ذیل راه حل پردازی ها و افق آفرینی خود صرفاً خواستار انجام این یا آن دستکاری در شاهین توازن کار لازم و اضافی کارگران یا دموکراتیزه کردن ساختار قدرت سیاسی سرمایه اند. مطالبه ای که نه سرمایه داری حاضر به قبول آنست و نه این به اصطلاح جنبش ها از هیچ ظرفیتی برای تحمیل آن بر بورژوازی برخوردارند. سه پرسش اساسی پیش روی ما است. اول اینکه آیا راه چاره ای وجود دارد؟ پاسخ از خورشید تابان نیمه مرداد محدوده تفتان خط استوا هم تابناک تر است. معلوم است که وجود دارد. سؤال دوم آنست که این راه کدام است. این پاسخ، به همان اندازه پاسخ اول روشن و شفاف است. برپایی جنبش سازمان یافته شورایی ضد سرمایه داری تنها و تنها راه است. سومین سؤال به چند و چون، فراز و فرود، پیچ و خم، چگونگی و مختصات این جنبش مربوط می شود. در این مورد، فعالان جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی بیش از ۳ دهه است که گفته اند، نوشته اند، نقد کرده اند، راه حل و راهکار پیش کشیده اند، برای جنبشی کردن این راه حل ها و راهکارها مبارزه نموده اند. آنها قطعا به این کار ادامه خواهند داد.